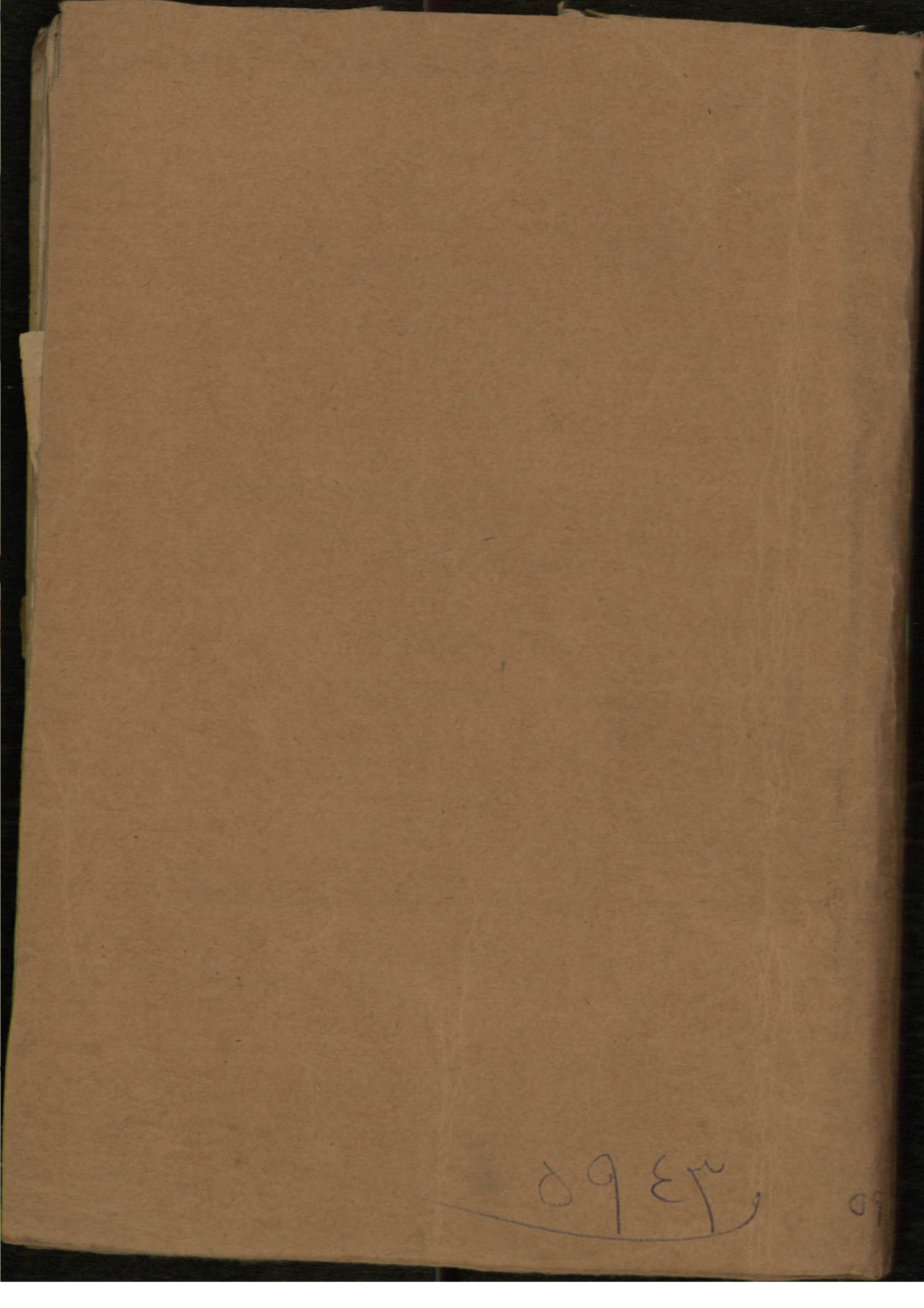
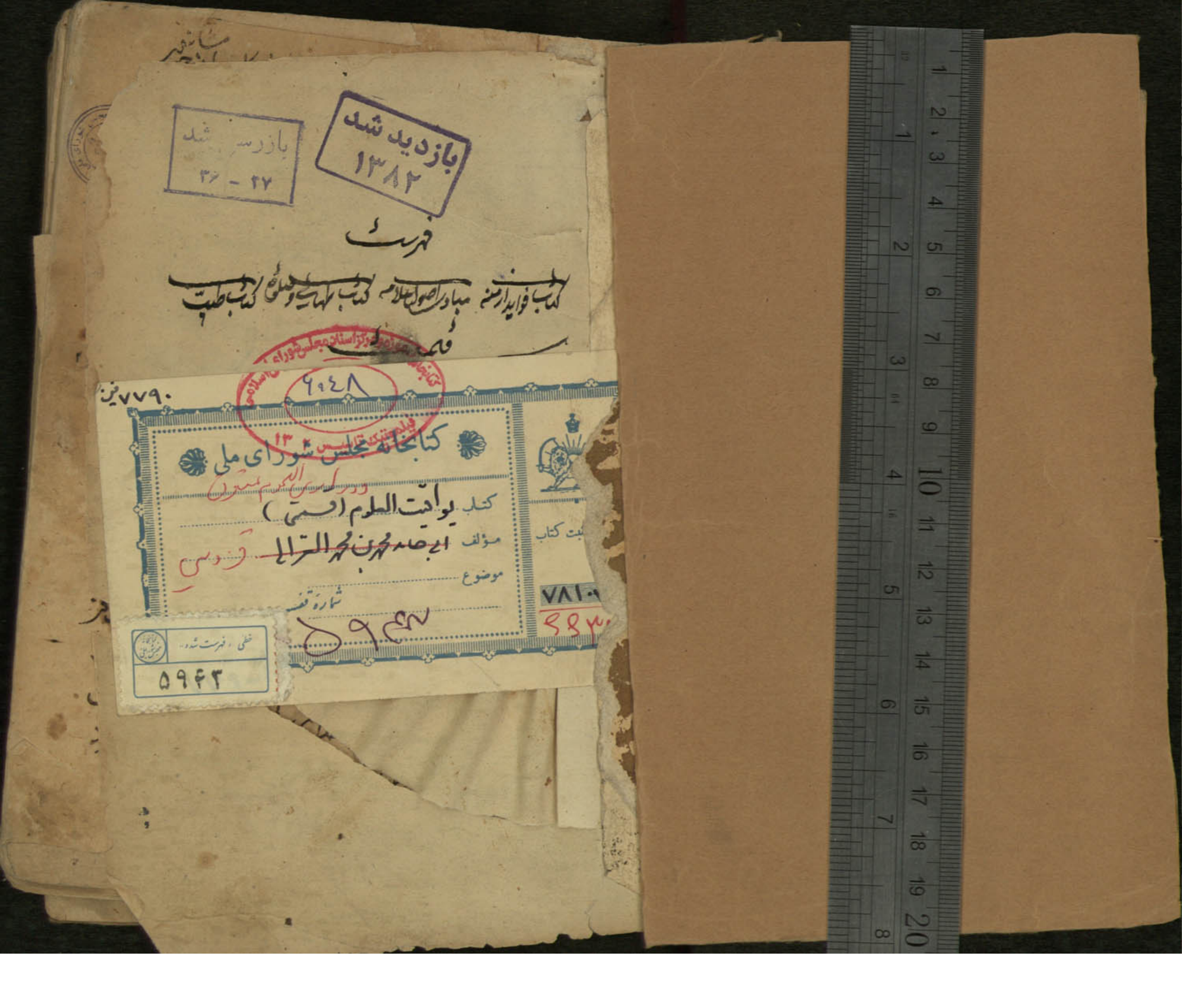
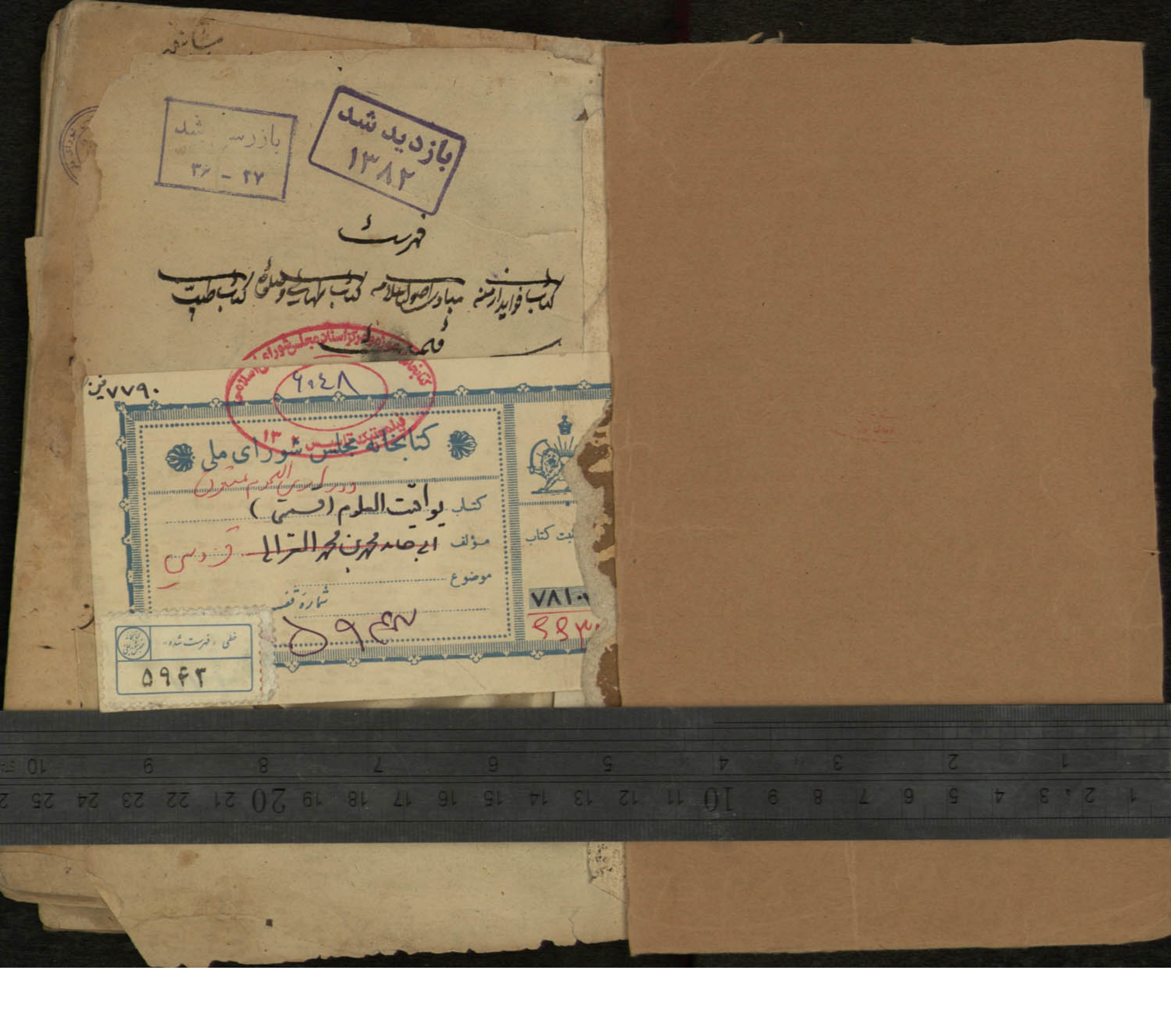


۵۹۴۳


بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
فهرست
کتاب فواید ارمنی مبادی اصول اسلام کتاب طهارت و صلوة کتاب طب
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب یواقیت العلوم (قسمتی)
مؤلف
موضوع
۵۹۴۳
۶۰۴۸
۷۷۹۰
۷۸۱۰
خطی، فهرست شده
۵۹۶۳



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
فهرست
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب یواقیت العلوم (قسمتی)
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه
۷۷۹۰
۶۰۴۸
خطی «فهرست شده»
۵۹۴۳



مخمور باشد بخاید دیم ترنجبین در روی بسیت دیم شیر گاو و پایان خور

با تشنه نیم تا سطبر کرود و هر روز با ناشتا از آن مقدار بیست درم

بخورد و عبد الله مسعود از مصطفی صلی الله علیه روایت کند

علیکم بالبان البقر فانها ثوم من الشجر قوله ثوم الشجر یعنی الدبه

وانس مالک رضی الله عنه شیر ماده گاو با عسل و گاه با شکر

خوردی فن سیم در علم فلاحت از کتاب بولقیت بدانکه

فلاحت برزیگری و درخت نشاندن است و اصل کلمه از

شکافتن زمین است عرب گوید ای دبد بایدبد یفلح و لب برین

شکافته را افلح گویند و این علم است بر منافع و اصل همه صنعتها

و اول کسی که در زمین فلاحت کرد آدم بود علیه السلام و ادریس

پیغمبران را صفت زراعت کرده اند قال الله تعالی هو انشاکم

من الارض واستعمرکم فیها مصطفی صلی الله علیه می گوید التمسوا

الرزق فی خبایا الارض و عمر خطاب رضی الله عنه بقومی

بگذشت که کار نشسته بودند گفت شما چه کسانید گفتند نحن متوکلون

عمر گفت نه کذب دروغ می گویید متوکل کسی باشد که تخم در

زمین افکند و امید او بخدای تعالی کند و در احادیث است

که هر کسی که درخت بنشاند به هر میوه که از آن درخت جانوری بخورد

اسرار نامه

... مصطفی صلی الله علیه ... ما نعت
... النخلة ... خوارة ... نشقی من عین
... صنایع این ... درست صواب ...
... این صناعت ... کتاب یاد کنیم
خاصه ... علیها ... بود ...
و ... دانند تا ... کتاب بکمال باشد مسئله اول
نشان زمینها نیک چیست کشت را و درختان و نشان
زمینها بد چیست جواب قال الله تعالی وفی الارض
قطع متجاورات گفت در زمین ... دیگر
... اختلاف ... گفته اند ... احتمال نشان
... زمینها آنست که ... سیاه بود ...
و ... احتمال کند ... آب اندک ... شود و زمینی که
گل او سرخ بود ... رفته بود ...
اندر و ایستاده باشد ... خشک ... بود و زمین
که گل آن سخت سپید باشد یا شوره باشد یا گیاه آن
خرد بود و یا گیاهها غریب ... بود و یا سنگستان
بود در آن هیچ چیز نباشد و چون خواهد که ...

... عمرو و ... یادت ...
... باز ... شناختن ... حال ... چون اشتباه شود
... دلیل ... است در ...
تمام ... حاصل بود ... عمدا
مسئله نهم ... کتاب انما انت منذر ان حا میم پیوسته
... و در کتاب ان ما توعدون ... از یکدیگر
جواب هر جا که ... باشد با اولین
حرف پیوسته کنند چنانک انما الله اله واحد وانما انت
منذر تقدیر چنین است که ان الله اله وانک منذر و
... بمعنی الذی بود از حرف باز جدا نویسند
چنانک ان ما توعدون و در مصحف نبشته اند انما صنعوا
کید سحر و قیاس است که ... جدا باشد ...
اجماع شرط است مسئله دهم
... نویسند چنانک کفروا ... ظلموا جواب الف ...
نویسند تا واو جمع بواو عطف مشتبه چنانک ولکن الشیاطین
کفروا یعلمون الناس السحر اگر الف بعد واو نبود کسی پندارد که
ویعلمون ... است بواو عطف و در آن لفظها که واو ...

بپیوسته باشد چنانک ظلموا هم الف ثبت کردند تا فرق [illegible]
جموع مختلف نگردد **مسئله یازدهم** اللحم و اللیام اللذان
بدو لام نویسند والتی والذی بیک لام فرق چیست
جواب ازبهر کثرت استعمال التی والذی والذین بیک لام از کتابت
اسقاط کردند تخفیف واما اللحم واللین واشباه انها و نوع
در نحو یکسند باشد که التی والذی مجان بر اصل بدو لام
بنویسند نه بینی که چون تثنیه التی و الذی کنم گویند بدو لام
نویسند چنانک اللتان واللذان **مسئله دوازدهم** حیوة وصلوة
وزکوة بواو وقناة وقطاة بالف نویسند فرق چیست
جواب درین سه لفظ متابعت مصحف کردند که اینجا بواو [illegible]
بوده در نظائر آن چون قطاة و [illegible] متابعت لفظ کردند
بالف نوشتند و بعضی از علما گفته اند که حیاة واشباه آن بواو
[illegible]
جیوة وصلوة وزکوة میلی بواو کنند عثمان رضی الله عنه
بر موافقت آن لغت بواو نبشته است والله اعلم **فن بیست دوم**
در علم نوادر انساب و تواریخ بدانک در علم انساب و تواریخ فوائد
بسیارست قال الله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر

[illegible] سوای طب و [illegible] گرفته اند کو کتاهین
[illegible]ن باز کرد انبذن دو سخن [illegible] انداز نعیم [illegible]
بیداز بیندار [illegible] تشبیه [illegible]
است بود **فن بیست و نهم در علم طب و کتاب** [illegible]
بدانک علم طب علمی بزرگوارست و در اخبارست که العلم علمان
علم الادیان و علم الابدان و در [illegible] روزگار بوده است
و مصطفی صلعم دوا داشته است وانکار نکرده [illegible]
[illegible] گویند در عهد مصطفی صلعم مردی را جراحت
رسید [illegible] صلعم گفت طبیب را بیارید گفت طبیب هیچ
کند کما انزل الله من داء الا انزل له شفاء و در روایت
است که اسامة بن شریک گفت [illegible] فان الذی انزل الداء
انزل الدوا گفتند دارو قدر باز دارد گفت هو من القدر
گفت آن نیز هم از قضا و قدرست و آورده است که روزی
علماء دین در پیش امیر المؤمنین هرون در علم قرآن و حدیث
سخن می گفتند بختیشوع طبیب ترسا گفت در کتاب شما
و در حدیث پیغمبر شما هیچ طب هست یا نه یکی از علماء دین گفت
[illegible] کتاب ما هست کلوا واشربوا ولا تسرفوا و در حدیث

پیغمبر ما ست المعدة بیت الداء و الحمیة راس کل دواء و اعط کل
[illegible] اعتاد بجنسه شوح ساعتی بخود و [illegible] گفت ما نزل کتابکم
و لا رسولکم لجالینوس طبا زیرا که اجماع اطباست که از فضلات
طعام چیزی که در معده باز ماند شعر
فان الداء اکثر ما تراه یکون من الطعام او الشراب
پس چون شرع اجازت طلب کرده و رخصت داده ما نیز بر
[illegible] فی کتاب مسئله چند ازین علم بیاریم مسئله اول حالات
مردم در بیماری و در تن درستی چند است جواب حالات
مردم سه است حال صحت و حال علت و حالی میانه که انرا نه
علت مطلق گویند و نه بیماری مطلق چون حال ناقه و پیر
و ضعیف پس چون شرع اجازت طب کرده است و حضرت
داده علم طب برین سه حالت مشتمل است در حال صحت
نگه داشتن تن درستی بود بچیزها موافق چنانکه پیغامبر گفت
صلی الله علیه اعط کل بدن ما اعتاد و اما در حالت علت
باز آوردن صحت بود بچیزهای که ضد علت باشد چنانکه
مصطفی صلعم می گوید اتبع السیئة الحسنة تمحها و اما در
حالت میانه که نه خالص صحت باشد و نه خالص علت چون

مختلف است [illegible] اسمالی از گوهری آنرا به لفظ جمع یاد کرده
و حنطه زمین از یک جنس است نوبت بلفظ [illegible]
سوال دیگر گفت خدای تعالی می گوید و آتاکم من کل
ما سالتموه شما را دادیم از هر چه خواستید و ما می بینیم کی
هر که را انچ خواست نداده است درویش توانگری خواست
و بیمار صحت و ایشان را نداد جواب داد گفت این خطاب
با جمله خلق عالم است نه با هر شخصی معین و چون جمله خلق
مقدار یک شخص تقدیر کنی همه مرادها داده باشد نیز نحویان
گویند که من تبعیض را باشد هم گویند و آتاکم من کل ما سالتموه
و نیز خوانده اند من کل ما سالتموه ای بعض ما سالتموه و نیز
خوانده اند من کل ما سالتموه منون کل [illegible] چنان باشد
که دادیم شما را هر چیزی انچ خواسته این و معنی با نفی باشد
سوال دیگر گفت که خدای تعالی میگوید الحمد لله رب العالمین
این ثنائی است اخبار و حوز میکند یا ثنای که حق خدا بر
خدا کرده است جواب داد گفت خدای تعالی بندگان را
نعمتها بسیار داد ایشان از شکر نعمت عاجز آمدند می گویند
الحمد لله ای قولوا الحمد لله بگویند که سپاس و آزادی خدای را انکه

ابشیر گوت ای شادان از جو همچ ... انه گفت چگونه
خوانده ام که دلسینی زبان و بیان علم و فصاحت از نحو ابد
آنگاه سوال کرد و گفت قال الله تعالی ان هذان لساحران
این حرف نصب است و هذان تثنیه است و تثنیه در حال
نصب بیاء باشد چرا گفت ان هذین جواب داد که
اعلم که ان بمعنی نعم است ای نعم هذان چنانکه در اشعار
خوانده ام که چون جاران رسول صلعم انصار بوما سبتی گرفتند
بتان ... بجای کردند و بارها دادند رسول گفت صلی الله علیه وسلم
ان ان بمعنی آری چنین است و در شعر عرب آمده است شعر
ويقلن شيب قد علاك وقد كبرت فقلت انه يعني فقلت نعم
و هادرانه ها ... راجعست و معنی شعر اینست که زنان مرا
گفتند ... پیر شدی گفتم آری و نیز گفته اند که
بلغت الحارث بن کعب است که ایشان تثنیه همه حال بالف گویند
چنانکه اشتریت درهمان و رأیت رجلان سوال دیگر
گفت ابو جعفر خواند لیجزی قوما بما کانوا یعملون بضم یا و
فتح زا وجه آن در عربیت چگونه باشد جواب داد تقدیر
این قرات چنین است لیجزی الجزاء قوما و همزه چنین است

وصف برکشید جبرئیل این آیت بیاورد پیغامبر ما و میان
هر دو صف بیستاد با آواز بلند این آیت بر خواند چون آواز
پیغامبر صلعم بشنیدند خاموش شدند و سلاحها بنهادند
و یکدیگر را در کنار گرفتند و بدانستند که آن از نزغات
شیطان بود همه با رسول صلعم باز گردیدند مسئله نهم و حال
ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها الآية
در شان چه کس آمده است جواب کلبی گوید در شان مقیس
بن صبابه اللیثی آمده است صبابه بصاد مهمله و غیر معجم هر دو
آمده است و آن چنان بود که برادر او هشام بن صبابه کشته
یافتند در قبیله بنی النجار و ایشان عهد بان رسول بودند
صلی الله علیه وسلم مقیس نزد رسول آمد علیه السلام داد من بده
رسول مردی را از قبیله فهر با وی بنزد ایشان فرستاد و فرمود
تا قاتل هشام را قصاص کنند یا دیه وی بدهند ایشان بفرمان
رسول صلعم گفتند ندیدیم و ابیش معیش کردند و بوی دادند
مقیس با آن مرد فهری باز گشتند در راه شیطان مقیس را
وسوسه کرد گفت خطا کردی که حمل دیه برادر بایشان باز گرفتی
این حدیث فراسبه کرده ... شمار او در میان عرب مقیس ابن صبابه

مهتری را که باوی بود در حال بکشت و مال جمله با مکه برد
و کافر گشت و این بیتها بگفت **شعر**

قتلت به فهرا وحملت عقله ؛ سراة بني النجار ارباب فارع
فادركت ثاري واضطجعت موسدا ؛ وكنت الى الاوثان اول راجع

و همچنان بود تا سال فتح مکه او را در بند بکشتند **مسئله بیستم**

قوله تعالی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله این آیت در شان کیست **جواب** در شان طعمه بن ابیرق منافق آمده است و این چنان بود که وی زرهی از قتاده بن نعمان بدزدید و آن در انبان سبوس نهاده بود در انبان و انبان سوراخ داشت طعمه بیت از آنجا بدزدید و می برد بخانه خویش و از خانه بخانه جهودی برد نام او زید بن السمین و آنجا بودیعت بنهاد و در راه چندان که می برده بود سبوس می ریخت و او را خبر نبود آنگاه با خانه خویش رفت و بخفت بامداد قتاده زره طلب کرد زره نبود بیرون شد سبوس دید ریخته بر اثر سبوس می رفت تا بخانه طعمه بن ابیرق و برا گرفت و خانه بجست نیافت سوگندی براذش که او نه دزدیده است

چون سوگند بخورد و برا رها کرد و همچنان بر اثر سبوس می [رفت] تا بخانه جهود و برا بگرفت او گفت من دزدیده ام و دزدی کار من نیست گفت نشان بخانه تو آوردم زره بخانه تو درست و لکن ودیعه طعمه بن ابیرق است دوش بودیعت پیش من نهاد و گروهی از جهودان بر آن گواهی دادند قتاده دیگر باره روی بطعمه آورد گروهی از منافقان بیاری طعمه برخاستند و گفتند که این چگونه باشد مصطفی صلعم برویم و آنجا رفتند و مجادله می کردند برای طعمه و نیز گروهی از یاران رسول بیکار طعمه می کشیدند صیانت اسلام را و قهر جهود را تا پیغامبر علیه السلام قصد کرد تا دست زید بن السمین جهود ببراند بیرون خدای تعالی این آیة بفرستاد انا انزلنا الیک الکتاب بالحق و مقاتل بن سلیمان گوید که این زید بن السمین زرهی بودیعت پیش طعمه نهاده بود چون بطلب زره بیامد طعمه در سرای ببست آنکه زره برگرفت و بر بام بود و در سرای هلال انگند که همسایه او بود بی در بان کرد و زره را انکار کرد چون در سرای او طلب کردند نیافتند طعمه بر بام شد و گفت زرهی در سرای هلال می بینم مگر زره شماست نگاه کردند آن بود برگرفتند

آنکه طعمه جماعتی را از ذوات خویش بر گرفت و پیش رسول آوردند
کفت زید بن سمین تهمت دزدی بروی نهاد و قرار رسوا کرد
رسول صلعم با ایشان عتاب کرد خدای تعالی این آیت فرستاد
مسئله هفتم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم اذا
حضر احدکم الموت حین الوصیة الایه سبب نزول این آیه چیست
جواب عبد الله عباس گوید رضی الله عنه که عمرو بن
عاص را غلامی بود نام او بدیل ابن ابی ماریه با مطلب عمرو بن
ابی وداعه مالی فراوان دادند تا بشام شد بازرگانی
و ترسایان باوی همراه شدند یکی تمیم بن اوس الداری عدی
ابن بدی بدیل آنجا بیمار شد آن بضاعتها را همه نسخه کرد
و در میان بار نهاد و انکه آن دو رفیق ترسا را وصیت کرد
که چون او را وفات آید ایشان آن مال با عمرو و مطلب سپارند
و بدیل را از دنیا برفت ایشان سر بارها باز کردند جامی سیمین
در میان بیافتند بزر کرده آن بر گرفتند و دیگر مال
با ایشان سپردند عمرو عاص آن نسخه در میان بار باز
یافت در آنجا نوشته بود که در جمله مال جامیست سیمین
زر اندود سیصد درم عمرو و مطلب امدند و آن دو ترسا را

لا ینکح الا زانیة او مشرکة منسوخ هست ناسخ آن کدام آیت
جواب بحقیقت بدانید که این آیت الزانی لا ینکح لفظش
خبر است و معنی نهی ای لا تنکحوا الزانیة و لا مشرکة و سبب
این نهی آن بود که چون مهاجران بمدینه آمدند ایشان سخت
عاجز و بی مالی بودند و بمدینه زنان نابکار بسیار بودند
مهاجران از بعضی دستوری خواستند تا ایشان را بزنی کنند
خدای تعالی صحابه را از آن صیانت کرد و این نهی فرستاد
که الزانی لا ینکح الا زانیة تا انجا که و حرم ذلک علی المؤمنین انگه
منسوخ گردانید بدین آیت که وانکحوا الایامی منکم والصالحین
اکنون روا باشد که مومنی زنی مسلمانرا یا لکای را بخواهد
و اگر وقتی از ایشان خطایی افتاده بود و گروهی گفته اند
که این آیت محکم است و منسوخ نیست و بنکاح وطی میخواهد نه
عقد و معنی آن باشد که مرد زانی زنا نکند الا بزنی که
زانیه باشد اندران حال و همچنین زانیه نکند الا بمردی که
دران حال زانی باشد و یا مشرک باشد و زنا حادث مرکان
بود مسئله نهم قوله تعالی والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا
باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة حکم این آیت در بعضی

صورتها منسوخ شده این چگونه است و نا سخش کدامست **جواب**
دران صورت که مردی بر زنا زن خویش گواه بدهد منسوخ شده
به آیة لعان و آن چنان بود که این آیه بیامد سعد بن عباده
انصاری بیامد رسول را گفت چگونه اگر من قصد خانهٔ خویش
کنم مردی بیگانه را بینم با زن من ومن او را بجنبانم تا بروم و چهار
گواه بیاورم همی تا من باز آیم او از کار خویش پرداخته بود
و رفته اگر من این سخن بگویم مرا هشتاد تازیانه بزنند پیغمبر
صلعم روی با انصار کرد گفت همی شنوید که سید شما چه
میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت مکن که او غیور است
هیچ زن نخواهد مگر بکر و اگر زنی را طلاق دهد کس و برا
یارد ... پیغمبر گفت صلعم ای سعد حکم خدای تعالی چنین
است گفت صدق الله وصدق رسوله پس روزی چند بگذشت
از ان وی نام هلال بن امیه مردی را دید در بستان
او که با زن او زنا میکرد هلال آمد و پیغمبر را از ان
خبر کرد پیغمبر را از گفت او کراهیت آمد و صعب بودی
و احیکرد انصاریان گفتند بنگرید که خدای تعالی
کار را چگونه بکند سعد مبتلا کرد ایشان دران بودند که او را

فرزند

نیز میان علمها یاد کردیم و آنچ خواهیم کرد باضافت
با قران تقدیم و تاخیری باشد که اکثرها از او شمرده شد
قرآن اند **شعر** الوانها شتی الفنون وانما یسقی بماء واحد
اکنون رسم کتاب دوازده مسئله از مشکلات قرآن یاد
کنیم **مسئله اول** قوله تعالی فلما اثقلت دعوا الله ربهما
لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا
جعلا له شرکاء الایه میگویند چون حوا گران بار شد حمل
فرزند وی با آدم هم از خدای تعالی درخواستند تا ایشان
فرزندی صالح بدهد ما را از شکر گزاران باشیم چون خدای
تعالی ایشان را فرزند صالح داد و برا ... شکر حق
وی روا باشد که آدم و حوا خدا را انباز گیرند **جواب**
کلبی از مفسران گوید که نخستین بار که حوا بار گرفت و شکم
وی بر آمد و گران بار شد ابلیس بدو آمد و برا گفت
این چیست که در شکم داری حوا گفت ندانم از آنک هرگز
مدید بود که کسی فرزند زاید ابلیس گفت این با بهیمه باشد
یا سبعی درنده که تو بدان رسوا شوی یا هلاک گردی حوا
از این سخن غمگین شد و با آدم بگفت آدم نیز دران اندیشه کاند

زانکه هرگز نمیبرد انکه ابلیس بیامد حوارا گفت ای عجب
الدعوی ام الکریم خواهی که این فرزند بر صورت شما باشد و نواده ان
فضیحتی نرسد نام من بروی نه حوا چون این سخن بشنید در
بند برفت انگاه بوقت زاد حوا بار بنهاد ابلیس بیامد و گفت
وعده بجای آر نام من بروی نه که او بنده منست و بدعای
من بصلاح بازامده است حوا گفت نام تو چیست گفت
حارث و وی را نام عزازیل بود ولکن پیش یارست گفتن تا حوا
او را باز نشناسد حوا فرزند را عبد الحارث نام کرد پس شرک
ایشان در تسمیت بود نه در اعتقاد که بجای عبد الله عبد
الحارث گفتند که هاء جعلا له راجع است الی جعلا للولد الصالح
شرکا یعنی چون فرزندی صالح بدادیم ایشانرا یکی دیگر
خواستند شریک وی در صلاح و نیز گفته اند که این شرک با
مشرکان و فرزندان آدم و حوا میشود که پس از ایشان خدایرا
شریک گفتند و فرزندان خویش را عبد العزی و عبد اللات و عبد
منات و عبد یغوث و عبد شمس و عبد مسیح نام کردند
دلیل برین تفسیر است که بیشتر مفسران شرکا را میخوانده اند
جمع شریک و در آخر ایت گفت فتعالی الله عما یشرکون بلفظ

[illegible]
ان لمشتهای بر [illegible] انگاه بامسی ابو حنیفه
که بیع درست باشد و شرط باطل
رفتم و دیوا را ان خبر کردم گفت لا ادری حافظ الاصل تی مسعر
بن کدام عن محارب عن جابر بن عبد الله قال بعت النبی صلعم
ناقة و شرطت حملانها گفت ناقه به بعیر فی حضنه و شرط
کرده که تا بخانه رسیم سوار او میروم پس هم بیع درست بود و هم شرط
مسئله چه گوئی اگر نویسند که اقر فلان فی صحة بدنه تن
درستی با اقرار چه تعلق دارد جواب از بهر آن نویسند
که علما خلاف کرده اند در اقرار بیمار و صورت مسئله چنان باشد
که مردی در حال تن درستی اقرار کرد که صد دینار ابکر را بر منست
و در حال بیماری اقرار کرد که پنجاه دینار عمرو را بر منست بعضی از
علما اقرار که در حال تن درستی داده است مقدم دارند
برین اقرار که در حال بیماری داده است تا اگر مال او بیش از صد
دینار نباشد بدین دیگر هیچ ندهند مسئله چرا گویند طایعا
غیر مکره جواب زیرا که اقرار مکره درست نباشد و روا
بود بخلاف اقرار مست که در آن خلاف کرده اند مسئله پادزهر
چرا گویند مثاقیل موازنه چه معنی دارد جواب وازنه بمعنی

صورتونه باطن ... عمی ... در کار ... عزت ایشیا ... وظل
و تحقیق اعمال ... ای مرضیه و مشاقل ... آن بی بیانه
که در بهای شهرها رسمست که درم بشمار دهند و کیونک جون درم
و ظرف و مجمل اجمه ... بشمار دهند مسئله درم جرا بسیند
... احاطه علمه بالعیوب جواب زیراکی در حال ...
... باید که بر عیوب مطلع باشد تا بران ... [illegible]
شرط ... فی معنی درشرح تصوف و علم تصوف
... ها ست و حلیت مرد ... و سید صلوات الله علیه
... هذا العلم ... لک حجة الله علی خلقه
و علم الباطن ... العلم النافع ... بعلم باطن تصوف خواست
که تاثیران در صفات باطن باشد و محصولش تصفیه دلست
از کدورات شهوات و تزکیه نفس از اخلاق مذمومات و
مواظبه جوارح بر اعمال طاعات و مراقبت نفحات زمان در
اوقات خلوات و هر عالمی که و لیفته جاه و سعیه دنیا و بحر
ابلیس و اسیر هوا نبود آخر الامر بر فاقت توفیق الهی درین
طایفه آمخت داود طائی گویند که بزرگتر اصحاب ابو حنیفه بود
رحمة الله علیهما و در دفتر درجه کمال یافت روزی بو حنیفه رحمه الله علیه

درم ... بصفت ... مسئله جواب ... از شعر احاسه مرفش گویند
بیض مفارقنا تغلی مراجلنا ناسوا باموالنا آثار ایدینا
میگوید سپید شد مفارق ما و می جوشند هاما این دو را بایک
دیگر مناسبت چگونه باشد و معنی چیست جواب
در تفسیر این بیت ابو عبد الله خطیب اصفهانی صد و پنجاه وجه
گفته است اما آنچه مختار استاست کی خویشتن را بشجاعت
و سخاوت وصف میکند زجج مفرق باشد و مفرق جای کاه
بخیدن موی از سر بود میگوید از بسیاری که طیب در
موهای سر مالیده ایم موی سپید شده است و این صفت تنعم
بود وجه دیگر مفارق بارها گوشت بود و سپیدی آن
جربش بود و این مناسب تغلی مراجلنا باشد و صفت سخاوت
بود و وجه دیگر مفارق جمع مفرق بود بکسر میم و آن شمشیر
قاطع بود و سپیدی او از اهر و خشکی بود و این شجاعت است
وجه دیگر مفارق راهها باشد و سپیدی آن از بسیاری
که بروی گذار کرده باشند مهمانان و این نیز وصف
سخاوتست بیض مفارقنا یعنی مجمع روا نیست و آن جمع
مفرق باشد یعنی که مجلسها ما سپید است از بسیاری روغن

که بروا صرزده است این بیز هم وصف سخاوت بوذ بعین معارفنا
یعنی معجم رواتیست و معارف رو بهابا باشذ یعنی ردهیا ما
سبیذ ست وان نشان کو مست و تخلی مراجلنا دران تاولها
که شجاعت حمل کنی عبارت بوذ ازجوشش خشم مسئله بجم
جمیل می کوید شعر رمی الله فی عینی بثینة بالقذی و بالغر من انیابها بالقوادح
یعنی فرد و چشم بثینه خدای تعالی خاشاک درافکنا د
و دندانها سپیذ او خوره در اندازاذ این دشنامی بزرست
و کس معشوق خویشتن راجنین نکوید جواب جمیل
کوید که دشنام نداو را مید هذ بلکه نکه با مان او را می دهذ
و خوبی دندان او را میکوید که ایشان بثینه از دیاد می
دارند عین جاسوس بود و ان دو نکهبانان میخواهذ که بیوسته
با او باشذ و عز کوشان باشذ و انیاب سادات اند
و قوادح طاعنان و عیب کنندکان باشند می کوید حرای تعالی
ان دونکهبانان را بلای دهاذ کی عیش ایشان بذان مکدر
شوذ و بر مهتران قبیله او دشمنان بر کمارذ تا ایشان ان
از بثینه مشغول شوند و من بذو راه یابم مسئله ششم ابو نواس
در وصف نهار و خمر کوید شعر

حرف حوتها ابو طاهر مهجنة وعمها خالها فوذا اسمعیل و من مراد
روایت لست میکویم اشتری با دیک حیان که برادرش بذرست
از اشتری قوی و عمش خالست برادر بذ جون باشذ و عم خال
جون باشذ جواب اشتری با دیک بوذ و مهجنة ضحم و قوذا
و دران و سمعیل ستیک و درین تقدیر معنی بسیار کفته اند
اما انکو تر اینست که جملی باشذ که بر ناقه کشتی کنذ
و ازو دو بچه بیارذ یکی نر و یکی ماذه انکه دیکر باره بر بچه ماذه
خویش کشتی کنذ و ازو بچه نر بیارذ انکه ان بچه نر بر مادر
خویش کشتی کنذ و ناقه بیارذ این حرف ان ناقه است
که برادر او که از مادر درست بذر اوست و عم او کی از فحل
زاذه است از ناقه دیکر که بذر او را از مادر او زاذه است
خال اوست زیرا کی برادر مادر مادر وست بر حال این صورت

فحل اول
ام اب حرف
ناقهٔ اول
بچه ماذه دوم
بچهٔ نر
عم خال نر

مسئله سوم فرزدق در مدح اسمعیل بن هشام المخزومی
که خال هشام بن عبد الملک بود می گوید جواب شعر
و ما مثله فی الناس الا مملکا ٭ ابو امه حی ابوه یقاربه
معنی و تقدیر این بیت چگونه است جواب تقدیر بیت
چنین است و ما مثله فی الناس حی یقاربه فی الشرف الا رجلا
مملکا ابو امه ابوه هاء مثله و یقاربه را جمع است با ممدوح
و ها امه را جمع است با مملک و آن هشام بن عبد الملک است
معنی بیت آنست که مانند اسمعیل در میان مردم هیچ زنده
نیست که نزدیک باشد بوی مگر آن بخلافت نشانده یعنی
هشام بن عبد الملک که جد او از مادر وی پدر این اسمعیلست
که ممدوحست یعنی مانند او در شرف هیچ احدی مگر نبیره اوست
هشام بن عبد الملک زیرا که نبیره دختر پدر خال باشد اعراب
بیت ما حرف نفی است مثله رفع است بخبر ما فی حرف جر است
الناس مجرورست بفی الا حرف استثناست مملکا نصب باشد بمستثنا
ابو رفع است بابتدا و علامت رفع در واو است امه مجرورست
باضافه حی رفع است باسم که در اول بیت بیامد ابوه رفع است
بابتدا و ها در محل جرست باضافه یقاربه فعل مستقبل است

نهاده است تا تراز رها کنیم و باز گردیم با ایشان ابو بکر
انکه سوی مدینه امد چون بغامبر صلعم او را دید گفت ربح البیع
یا ابا یحیی سود مند گشت بیع تو ای ابا یحیی کنیت او ابا یحیی
بود خدای تعالی این ایة فرستاد ومن الناس من یشری نفسه
و جماعتی از مفسران گفته اند که مشرکان مکه او را عذاب می
کردند گفت من مردی پیرم اگر با شما باشم شما را از من
سود نباشد و اگر با شما خلاف باشم زیانی از من نیاید
و دست از من بدارید مالی بسیار داشت همه بداد مکه بشتری
که بران نشست و بمدینه شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه
به پیش او آمد گفت ربح البیع یا صهیب او گفت و بیعک لا یخسر این
ایة فرود آمد ومن الناس من یشری نفسه مسئله سوم و الحال
انا کفیناک المستهزئین در شان که امده است جواب
پنج کس اسود بن عبد یغوث الزهری و ولید بن مغیره المخزومی
و عاص بن وایل السهمی و حارث بن قیس و اسود بن المطلب
این جماعت پیوسته رسول را صلعم رنجانیدندی و استهزا
کردندی خدای تعالی شر همه در یک روز کفایت کرد
اما اسود بن عبد یغوث را در صحرا سموم بزد و اماتا و ایدی بیته

شیرها را پر برنهاده بود و بر آفتاب انداخته تا خشک شود
ناگاه پیکان تیری بر اکحل او آمد و خون می رفت تا هلاک شد
و امّا عاص وایل با دو پسر بصحرا بیرون شده بود خاری
بشکست پای وی را زخم کرد و بر آماسید و پای وی چند
کردن گشت و تشنه شد آب همی خورد تا شکمش بترکید و فرو شد
امّا اسود مطلب جبرئیل علیه السلام برگی سبز بر چشم وی زد
چشمش کور کرد و سر بر درختی می زد و بغلام خویش استغاثت
می کرد و غلام می گفت من کسی را نمی بینم همچنان می کرد
تا جان بداد مسله چهارم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ان
تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم الآیه این
آیت در شان کدام قبیله آمده است جواب دو قبیله بودند
در مدینه یکی اوس و یکی خزرج میان ایشان در جاهلیت حربها
بسیار افتاده بود چون مسلمان شدند دلها ایشان بایکدیگر
الفت گرفت روزی جهودی نام او شماس در میان ایشان
نشست و از آن شعرها که ایشان هجو گفته بودند یکدیگر را
در هنگام جاهلیت و خصومت بر ایشان میخواند تا ایشان را
[illegible] آمدند هر دو قبیله جمع شدند و سلاح در پوشیدند

باشند که می شناختند بگزاردن وحی پیش از آنکه بر او از آن چیزی
بدرد فالمدبرات امرا فرشتگانی اند که تدبیر مصالح خلق
فرود آیند اتیانها و العادیات صبحا اسبان غازیان اند که در
دویدن از نفس ایشان اح اح می آید فالموریات قدحا اسبانی
که سم خویش آتش می آرند فالمغیرات صبحا غارت کنندگان
هنگام صبح سپیده دم مسله پنجم قوله تعالی و عینا فیها تسمی سلسبیلا
چه بود جواب معنی سلسبیل سلسل السبیل سلسل نرم بود
و سبیل راه یا از نرمی و لطیفی بگلو فرو شود الف و لام را از
میانه حذف کردند سلسبیل نام شد و گروهی گفتند معناه یا محمد
سل سبیلا الیها ای محمد بپرس راه آن چشمه و گفته اند سلسبیل
روان باشد و آن چشمه است که از زیر عرش روان است و معنی
سال و سبیل بر بخت و برفت فی و ولد العمم در علم قرآن و علم قرآن
بیش از علوم قرآنست و در آن فوایدی فراوانست فاضله ترین
آن قرآت هفت است که بخاجه مکرم صلی الله علیه نزل القرآن
علی سبعة احرف کلها شاف کاف فاقروا کیف شئتم و اصحاب
این قرات هفت اند نافع مدنی است و ابن کثیر مکی و ابن عامر
شامی و ابو عمرو بصری و از کوفیان عاصم و حمزه و کسایی رحمهم الله

وسه دیگر هستند کی مرتبت ایشان دون از ین مرتبت باشد و آن
ابو جعفر مدنی است و یعقوب بصری و خلف کوفی و این جمله ده
قرا اند که در اعراب و لغت و تفاسیر حجت را بشاید و باقی
قرات چون قرات سهل و عیزان بدان اعتدا د نکنند خاصه
٢ در نماز اندران و ایح درای این ده قرات است جمله را شواذ
گویند والشواذ للعلم والدرایة لا للدرس والقراءة و ما
دوازده مسئله لطیفه از فروق و علل قرائة یاد کنیم مسئلهٔ اول
مذهب ابو عمرو آنست که هر جای که کافرین در محل جر بود اماله
کنند پس لا تکونوا اول کافر به چرا اماله نکنند جواب
زیرا کی کافر درین جایگاه بمعنی نخلست یعنی و لا تکونوا
اول من یکفر به و نیز گفته اند اماله بمطلب تخفیف را کنند
و کلمه کافر از کسرت تخفیفش حاجت نیست بخلاف کافرین
که ان درازست مسئلهٔ دوم مذهب حفص اماله نیست پس چرا
درین کلمه کرد تنها و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها جواب
گفته اند که اماله مجریها از بهر آن کرد که اگر مجریها خوانی
بتفخیم میم باشد که مشتبه گردد بدین که گویند جیب مجراک
ای من جراک یعنی من اجلک و مجیبی حی اند و قیل من راق

... شمس جاءت الجمرلا ∴ و قام وزن الزمان فاعتدلا
و غنت الطیر بعد عجمتها ∴ و استوفت الخمر حولها کملا
دران وقت که آفتاب بحمل شود خمر را هنوز قدر پنج ماه باشد
چرا گویند خمر را سال تمام باشد جواب جبر گویند حول
انجا گاه قوة و شدة خمر میخواهد کی دران وقت بکمال رسیده
باشد بعلت گوئیم که حولها را جمع با بمعنی است یعنی سال آفتاب
در وقت تمام شده باشد و دوازده برج بریده از فلک و وجه
دیگر نیز انست که بحول خمر از ابتدا حالت او تا این غایت
یک سال تمام است و آن چنان بود که در سال پیشین درین وقت
انگور آب خورد و آن آب در بیخ و شاخ او بقدرة خدای تعالی
از حال بحال می گشت تا چون آفتاب بحمل آمد خمر گشته بود
مسئلهٔ هفتم بو نواس می گوید بیتی دیگر شعر
الا فاسقنی خمرا و قل لی هی الخمر ∴ و لا تسقنی سرا اذا امکن الجهر
چون به بیند کی آن خمرست چرا می گوید و قل لی هی الخمر بگو این
خمرست و از خود میداند که آن خمرست جواب مدارک
اللذات بر پنج حواس پنج است و آن شم و ذوق و لمس و بصر
و سمع بود و او را در حال شرب خمر لذت شم از بوی آن حاصلست

ولذت ذوق از طعام و لذت لمس از کرمی آن بوست و لذت
بصر از دیدن رنگ لبن اما لذت سمع بسبب ساقی را می و مابین
و قل لی هی الخمر یا من که این خمرست تا از شنیدن نام و لذت
سمع نیز حاصل شود و همه حواس پنجگانه در وجود لذات
مستغرق کردند و تمتع عیش بنهایت کمال باشد مهیشم
بو تمام گوید شعر اعوام وصل یبنی طوالها ذکر النوی فکانها ایام
میگوید سالها وصل که فراموش میگردانید درازی ایام
فراق تا پنداری که روز کاست از کوتاهی الوان یاد
کردن فراق سالها وصال را چگونه کوتاه کرده اند جواب
اورده اند که ثعلب دیوان بو تمام را درس می گفت بدین بیت
رسید عبد الله بن المعتز در پیش او آمد و در تفسیر بیت مجمجه
بکرد و سخن درهم زد و زود گذشت ابن المعتز وی را این سوال بکرد
ثعلب در سوال سر در پیش افکند ابن المعتز گفت تو این را
چگونه می دانی ابن المعتز گفت ای شیخ هرگاه که عاشق
در ایام وصال ایام قطیعت و مفارقت را یاد کند و بحقیقت
داند که هر آینه از جدائی در فقاست شادی وقت را بنقد
غنیمت داند و در لذت وصال مستغرق گردد و از سر زدن اوقات

... جلال و نقابیر خالی نبود و اشکال لانی کی در شعر
افتد یا از جهت الفاظ غریب باشد یا از تقدیم و تاخیر کلمات
یا از غموض معانی و ما از ان جمله بیتی چند یاد کنیم بر رسم
سوال و جواب چنانکه شرط کتابست شعر امرؤ القیس گوید
و ما ذرفت عیناک الا لتضربی بسهمیک فی اعشار قلب مقتل
معنی این بیت چیست جواب بو عمرو بن علا از این بیت
بپرسیدند گفت ذهب الذین عرفوا معناه انکه بپرسیت و بدانک
بیکی از وجهی که در معنی این بیت گفته اند انست که گویند
سهمیک دو تیر میخواهد از تیرهای میسر که در جاهلیت
بر مثال قرعه می زدند و کرد اینندی بر اقسام جزور و آن ده تیر
باشند که انرا افذاذ گویند هفت از آن نشانها داغ دارد
انرا کی یک نشان دارد فذ گویند و انرا کی دو نشان دارد
توام گویند و انرا کی سه نشان دارد رقیب گویند و انرا کی
چهار نشان دارد حلس گویند و انرا کی پنج نشان دارد
نافس گویند و انرا کی شش دارد مسبل گویند و انرا کی هفت
نشان دارد معلی گویند و آن سه دیگر که نشان ندارد
سفیح و منیح گویند انکه لشتهی را اغت بنیه وانرا بگشند و

فی عکس در دیگ ... ن ر

وبدو قسم کنند وجدا جدا بنهند انکه این چوبها همه در عدد
باشند از ابجد شمرده دهند وجزوی باز گیرند تا این
چوبها در دیوان آزاد برند وتیری یا دو تیر از آن تیرها
برگیرند وبعلامات آن نگاه کنند وبقدر آن علامات
قسمت لشکر برگیرند اگر فرد ورقیب بود چهار قسمت لشکر
گیرد واگر تمام ورقیب بود پنج قسمت واگر رقیب ومعلی باشد
همه ده قسمت ببرد واگر سفیح ومنیح بود هیچ نبرد وبها
لشکر بدهد شاعر درین بیت دل خویش را بر مثال این جزو
بده قسمت باز بخشیده است انگاه آن جمله را بر تیر معشوق
که عبارت دو چشم کژ مانند اوست مستغرق کرده اند وآن
تیرها یکی رقیب نهاده است که سه نصیبه دارد ویکی معلی
که هفت نصیبه دارد که هرکس را که این دو تیر براین جمله
اجزاء لشکر ببرد معشوق او را این هر دو برامده است وجمله
دل وی را ببرده می گوید ما ذرفت عیناک نه از آن می گوید
که تا از دو چشم گریان خویش دو تیر در دل من زنی که
یک باره لشکر وبنیان هر دو جمله را ببری مسئله دوم گفت زهیر
در صفت لشکری گوید در آن قصیده که مدح رسول صلعم کرده است شعر

پاره که در غسل گویند دست از این کار بشستم وقال الشاعر شعر
اغسل بدیک باشنان ونقها فی غسل الجنابة من معروف عثمان
واما آن عدد حساب چنان باشد که زنی بخواب دید که
سیاه از همسایه وی در خانه او آمدی وشکم شوی وی را بدریدی
٢ وسر دو کردی واحشاء وی بخوردی زن این خواب را با
معبر بگفت وی را گفت سیاهی از همسایگان تو در خانه تو آمده
است واز شوی تو نهصد وشانزده درم بدزدید این زن
با خانه آمد شوی را دید جامه دریده وفریاد می کرد
که دزد درآمد واین مبلغ زر بدزدید زن حکایت خواب
باز کرد سیاه را بگرفتند وزر باز ستدند وبیان این
تعبیر آنست که گربه دزد بود در خواب وسیاهی نشان
حیلت دزد واحشاء مرد مال بود ونام گربه بتازی
سنور باشد وحروف سنور بحساب جمل سین شصت ونون پنجاه
ونون پنجاه وواو شش ورا دویست این جمله نهصد وشانزده
بود چندانک عدد دینار بود واما تعبیر بفال از راه اشتقاق
باشد چنانک در میان حکایت خواب نام محمد یا سعید
یا صالح یا مبشر یا بصیر شنود تعبیر آن بحمدت وسعادت وصلاح

و بشارت و نصرت بود چنانک یکی روز بوذر [illegible]
و آذینه بنزدیک معبر شد تا خواب کوید از معبر او را گفت
نام تو سعید است گفت آری از آنجا دانستی گفت از روی
تو دو نیست و عید و آذینه از کرد آمدن سعید است
که تو سعید نامست انکه خواب او را بر سعادت تعبیر کرد
و اما تعبیر با فعال قایل چنان باشد که دران حال که خواب
می بیند بنکرد اگر بخشش دست بر سر برد کار او بالا گیرد
و اگر بر پیشانی برد یا بگوش و بینی بپیوندد او را چشمها و
کاریزها آب و بستانها باشد و اگر بر روی برد در شهری
بزرگ شود و روشنایی کرد و اگر بسینه برد در دریا یا نی
افتد و اگر بر بدن فرو شود مسله ششم اجناس خوابها
چند است جواب چهار است یکی آنست که یک چیز دلیل کند
بر یک چیز چون مردی دید که چشمش زرین بود عاقبت دیده او
برفت که زر دشمن دارد ذهب باشد یعنی برفت دوم آنست که
بسیار چیزها دلیل کند بر چیزها بسیار چنانک مردی در
عرب بخواب دید که میبرد و چنانی می جوید که قضا آن
دگر دید چون انجا رسید او را مرغان بر آمد با مرغان بزرین

گفت انت ابو اعرفونی لبنت تو اینست که مرا بشناسید اگر
کوش وی گرفت و سخت بمالید و از مسجدش بیرون کرد و معنی
نسخ در عربیت بر داشتن باشد و در شرع بر داشتن حکم بود و این
سه قسم است یکی آنست که کتابت و حکمش منسوخ شده است
چنانک انس مالک رضی الله عنه کوید ما در عهد رسول سورتی
خواندمانی برابر سورت براءة بودی از آن یک آیت بیش یاد نمانده است
لو ان لابن ادم وادیین من ذهب لابتغی الیهما ثالثا
لا یبتغی الیها ولا یملا جوف ابن ادم الا التراب و یتوب الله
علی من تاب قسم دوم کتابتش منسوخ است و حکمش
بر جاست چنانک عمر خطاب رضی الله عنه کوید لولا انی اخشا
ان یقول الناس ان عمر زاد فی القرآن لکتبت ایة الرجم لقد
قرانا علی عهد رسول الله صلی الله علیه لا ترغبوا عن ابائکم
فان ذلک کفر بکم الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما
البتة نکالا من الله و الله عزیز حکیم قسم سیوم انست
که حکمش منسوخ است و کتابت بر جاست و آن بسیارست لکن
جمله در این مسیله یاد کنیم ان شا الله مسله اول قوله تعالی
اینما تولوا فثم وجه الله حکم این آیه منسوخ است ناسخ ان کجاست

جواب ناسخ اینست که فول وجهک شطر المسجد الحرام
و آن چنان بود که جماعتی از یاران رسول علیه السلام بسفری
بودند شب در آمد در بیابان قبله کم کردند سوی یک جانب
نماز کردند و خط بکشیدند دیکر روز نکاه کردند نماز نه بسوی
قبله کرده بودند اندوهکین شدند چون باز کشتند این آیت بیامد
و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله اما سبب
نسخ قبله بیت المقدس آن بود که چون پیغامبر علیه السلام در مدینه
شد هفده ماه سوی بیت المقدس نماز کرد و برا کراهیت می بود
که سوی قبله جهودان نماز کند چشم در آسمان می کرد انتظاری
تا کی بود که جبریل آید و تحویل قبله فرماید تا آنکه جبریل
آمد و آیت آورد قد نری تقلب وجهک فی السماء الآیة مسله دوم
قوله تعالی و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة
لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج ناسخ این کجاست جواب
ناسخ آنست که در پیش میکوید و الذین یتوفون منکم و یذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا ناسخ پیش از
منسوخ اینجاست و جای دیکر لا یحل لک النساء من بعد منسوخ است
و ناسخ او از پیش برفته است که یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک

بجای مواضعت کرد که ایشان انکار کردند پس [illegible]
بردند علیه اللعنة و چون تا بعد از آن نزدیک ایشان بر پای کردند
زیرا که آن وقت زرانی سایان معظم داشتند و سوگندشان
[illegible] نکرده اند ایشان بران موجب سوگند
[illegible] ایشان برداشت انکه بعد از مدتی آن
جام [illegible] باشند در دست کسی که گفت من از تمیم
[illegible] عمرو [illegible] دیکر باره ایشان را با پیش رسول
آوردند [illegible] سوگند داد
و عمرو و مطلب را [illegible] ایشان برداشت تا سوگند خوردند
که قول ما درست تر است از قول ایشان و ما در این سوگند
و بیش می کنیم و می گوییم پس چون تمیم داری مسلمان گشت
بجنایت خود معترف آمد و از آن استغفار کرد و گفت آن
جام را بهزار درم بفروختیم پانصد درم من بر گرفتم و پانصد درم
عدی بر گرفت عمرو و مطلب بیامدند و بر عدی دعوی کردند بینت
نداشتند سوگندشان دادند چون سوگند بخوردند پانصد درم
از عدی باز گرفتند و پانصد درم تمیم داری باز داد و در این
مسیله سوگند با اولیا مرده افتاده است بخلاف آنکه چون جام

بر وصیان درست شد دعوی کردند کی ما بخریده ایم و نظیر
این مسئله چنانست که کسی متاعی دعوی کند بر مردی انکار
مرد معترف شود لکن گوید ازین مدعی خریده ام یا بمن بخشیده
است و مدعی بینه ندارد سوگند با مدعی افتد مسئله هشتم
ویوم یعض الظالم علی یدیه ویقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول
سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا سبب نزول این
آیت چه بوده است جواب بدانک عقبه بن ابی معیط
و ابی بن خلف الجمحی هر دو دوستان یکدیگر بودند و عقبه را
عادت بودی که هرگاه که از سفر باز آمدی طعامی ساختی
و اشراف قوم خویش را مهمان کردی روزی از سفر
باز آمد و طعامی ساخت و مصطفی صلعم درین جمع حاضر
کرد چون طعام بنهادند مصطفی گفت من طعام تو نخورم تا آنگاه
کی کلمهٔ شهادت بگوئی عقبه شهادت بگفت مصطفی صلعم
طعام او بخورد و پراکنده شدند و ابی خلف دران وقت غایب
بود چون در آمد و آن خبر بشنود عقبه را دشنام داد گفت
صبوت تو در دین محمد شدی او گفت شدم و لکن او در خانهٔ
[illegible] و این زمن عار بودی که او طعام نخورده

کذا مرشد است شیطان ازو می درآید جواب صراطک المستقیم
راه سلامت است من بین ایدیهم یعنی پیش ایشان آیم از پیش ایشان
در آیم و گویم قیامت نیست و بهشت و دوزخ نیست و از پس ایشان
در آیم از روزگار جهان که گذشته است گویم که جهان همیشه چنین
بوده است و اول ندارد و عن ایمانهم و از سوی راست در آیم یعنی
از راه ایشان از دین بگردانم چنانک جای دیگر گفت قالوا انکم
کنتم تاتوننا عن الیمین یعنی از سوی حق و دین و عن شمائلهم
و از سوی چپ ایشان یعنی از جانب کفر و معاصی در آیم و ایشان را
با شرک و کفر و معصیت خوانم و گروهی گفته اند از پیش در آیم و ایشان را
از راه امامت باز دارم و از پس در آیم و ایشان را بر دنیا حریص
گردانم و از دست راست در آیم و طاعت بر ایشان گران کنم
و از دست چپ در آیم و معصیت بر ایشان آسان کنم مسئله هفتم
قوله تعالی کما انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القرآن عضین
معنی عضین چه باشد جواب معنی عضین پراکنده و پاره
پاره باشد و آن جمع عضوست گویند عضیت الشیء اعضاء عضین
چیزی پاره پاره گردانیدیم و در حدیث است که لا تعضیة فی
میراث ای لا تفریق معنی آن باشد که مالی کی قسمت آن در آن [illegible]

ضرر باشد پاره پاره نشاید کردن چون شمشیر و مانند آن و جمع عضین
و عضون از نوادر است یعنی این است که اهل مکه قرآن را قسمت
کرده اند بعضی گفتند جادو است و بعضی گفتند دروغ است
و بعضی گفتند افسانهاست و بعضی گفتند سخن دیوانگی است و
مفسرین این قسمت کنند که ان عضین ضمتها و گفت ایشان قسمت
نموده اند و نیز گفته اند جعلوا القرآن عضین جهودانند که برخی از
قرآن بگرویدند و برخی کافر شدند و یقولون نؤمن ببعض
و گروهی گویند از مفسران عضین جمع عضه است و اصل عضه
عضیهه بوده است چنانکه شفه را اصل شفهه بوده است
و اینها اسقاط کرده اند تخفیف را و عضیهه دروغ بود و در
حدیث است که لا یعضه بعضکم بعضا یعنی با یکدیگر دروغ مگویید سوال هشتم
فضربنا علی آذانهم می گویند زدیم بر گوشهای ایشان این را چه
معنی بود جواب معنی است که بخوابانیدیم ایشان را و حقیقت
این سخن است که گویند ضربت علی الخط بر نبشته بر زدم یعنی از
خواندن منع کردم یعنی بر گوش زدن عبارت بود از منع
شنیدن و منع شنیدن اشارت بود بخواب که سبب تعطیل
احساس است و بیان این است که بیدار کردن از خواب آن

زمانه من

چنین دردل الا درآن ادراک معنی است سوال سوم الصوفی
ابن الوقت چه معنی دارد و وقت چه بود جواب [illegible]
زمان منقسم است ماضی و مستقبل و حال که ماضی گذشته بود
و مستقبل آینده و حاضر وقت ماضی را عوض نیست و مستقبل را
هیچ حاصل نه و وقت حاضر را هیچ توقف نیست و این معنی است
که خلیل احمد گفت امس قد مات و الیوم فی النزع و غدا لم یولد
گفت دیگر مردوار روز دران عیبست و فردا [illegible] است
که هنوز نزاده و اینجا محقق شود که وقت برزخی باشد میان
دو زمان یک طرف با ماضی و یک طرف با مستقبل و در صورت سریع
الزوال است اما کثیر النفع است چه سالکان را راه است [illegible]
که سالکی در بازار یک وقت بیک نفس دولتی یابد که بهمه عمر در حکایت
آن دولت باشد و اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدانست که
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه صاحب وقت را است که از فکر
ماضی رسته است که الغائب لا یدرک [illegible] علم او [illegible] دور از
انتظار مستقبل که موقت الحیم گفته اند لمی ارزد لیس [illegible] فکر
نفسی ادراد و راحت بجان میرسد صوفیان دردمی و عیش کنند
عنکبوتان مگس قدید کنند اینجا که معلوم می شود که الصوفی ابن

وقته چه باشد صوفی فرزند وقت بود از راه ولادت ولکن از راه
طالریت (?) چنانکه در شعر بیاید **شعر**

انا ابن السخا انا ابن اللقا ⁂ انا ابن الضراب انا ابن الطعان

وقت چون درآید مرد را از همه وا بُرد و ازین گفته اند که الوقت
سیف قاطع ولکن چون باز بیاید دیگر بار صفات بشریت باز
آید و از مشایخ یکی درین معنی این گفته **شعر**

کاهل النار اذا نضجت جلود ⁂ تبدل للشقا لهم جلود

و هم ازین معنی است که جماعتی طیور (?) مانند کرده اند و گفته اند
که الوقت مبرد (?) و که یحقک (?) وقت برمثال سوهانست
ترا می کاهد ولکن پیست نکند **مسئله چهارم** حال چه باشد و چه
فرقست میان حال و وقت **جواب** بدانکه ارباب طریقت و اتباعها (?)
باشد انا تولد یعنی در اوقات خویش بحسب صفا دل ایشان
و از آن سبب احوال خوانند که بیاید و بپاید **شعر**

لولم تكن كما سميت حالا ⁂ وكل ما حال فقد زالا
انظر الى الفيء اذا ما انتهى ⁂ ياخذ في النقص اذا طالا

و نیز گفته اند الاحوال بروق فان بقیت فحدیث النفس و وقت
برمثال آینه است و حال برمثال صورتیست (?) محل حال وقت است

چیزی را اثری درست نباشد حکم کردن روا نبود پیغامبر صلعم
میگوید من فسر القرآن علی رایه فان اصاب لم یوجر وان
اخطا محی الله النور علی قلبه وفی روایة فان اصاب فقد
اخطا چون درست گشت که از خویشتن تفسیر کردن روا
نیست بلکه باید که از صحابه و تابعین و مفسران ائمه دین
روایت باشد تا اعتماد را باشد که ایشان از گزاف سخن
نگفته اند و پیغامبر میگوید صلعم اعربوا القرآن والتمسوا غرایبه
تا بیش (?) دوازده مسئله از غرایب تفسیر یاد کنیم بتوفیق خدای دیگر
ان شاء الله **مسئله اول** حکایت کنند که روزی صاحب جلیل اسمعیل
بن عباد در فضیلت عربیت اطنابی عظیم کرد و یکی از مشایخ
اهل تفسیر حاضر بود گفت آری ولکن تفسیر قرآن از معتزلی (?) باید
شنود که بیان چیزی کادرهمی (?) است که از آن مجرد عربیت نتوان
شناخت گفت برشمار تا آن چگونه است **جواب** حاذق گفت ای
تعالی می گوید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم آب سرد ست در
تابستان و آب گرم است در زمستان و میگوید ففروا الی
الله گفته اند ای الی مکه و میگوید خذوا زینتکم عند کل
مسجد این زینت شانه است و گفته اند نعلین است و میگوید

وثيابك فطهر يعني عمل خود نيكو كن ومي كويند ان اتقوا لصوم
وبدان عطسه ميخواهد كه او از بلند بر ارند بي تكلف وشهد
شاهد من اهلها كفته اند اين شاهد كوه است وميكويند
ويل للمطففين وان ديو بسيت در دوزخ ويزيد في الخلق
ما يشاء كفته اند اواز خوش است وكفته اند ملاحت چشم است
وجئنا ببضاعة مزجاة كفته اند موشك است وكفته اند بكيسه است
وبار صنوبر وعذار كفته اند وابتغوا اليه لدرلون كفته اند جوكان
اند مرج البحرين يلتقيان وكفته اند علي وفاطمه اند يخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان كفته اند حسن وحسين اند اتبنون بكل
ريع اية تعبثون اين اية برج كبوتر است يسبحن بالعشي والاشراق
نماز چاشت است اين ومانند اين بسيار است در قران وهمه
مفسران معروف كفته اند واز مجد وعربيت بنشايد دانستن مسله دوم
حروف مقطعات كه بر اوايل سورتها است چون الم وحم وكهيعص
چه معني دارد جواب كروهي كفته اند كه اين حروف مقطعات
از نامهاي خداي تعالي كرفته است چون الف الله ولام لطيف وميم
مجيد وكاف كافي وها هادي وعين عليم وصاد صادق وابن عباس
كويد الم انا الله اعلم المر انا الله اري والف لام ري الف لام

خبر زنند كه آية امنوا والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم شهداء
الا انفسهم به پيغمبر صلعم زن را بخواند زن هلال را تكذيب كرد انكه
لعن موذ شان تا لعان كردند چنانكه در ايت است هلال چهار
بار سوكند خورد بخداي تعالي كه از جمله راست كويان است
دروغ بار كفت لعنت خداي بروي باد اكر از دروغ زنان است
انكه زن را كفت تو نيز بكو چهار بار بكفت ودرنجم خوست
كه اقرار دهد بر خود همي با خود كفت من قوم خويش را چكونه
رسوا كنم درنجم بار بكفت خشم خداي بروي باد اكر هلال
از جمله راست كويان است پيغامبر صلعم فرقت افكند ميان
ايشان وحكم كرد بدان كه فرزند مادر را باشد مسله ششم
قوله تعالي قل ما كنت بدعا من الرسل وما ادري ما يفعل بي
ولا بكم ناسخ ان كلمه وما ادري ما يفعل بي ولا بكم كدام است جواب
هيچ منسوخي نيست در قران كه حكم او بدين ديري بماند
كه حكم اين ايت شانزده سال بماند ومشركان مي كفتند ما چكونه
متابعت كنيم كسي را كه او خود نمي داند كه با او وقوم او
چه خواهند كردن تا سال حديبيه پيغامبر صلعم بيرون امد
وكان بيهلك وجهه مرکا شادي بر روي وي پيدا كشته

وكفت امروز ايتي برمن فرو امد كه آن بر من كرامي تر است
هر چيز كه افتاب بر ان تافته باشد كفتند ان چكونه است كفت
انا فتحنا لك فتحا مبينا ما كشاده كرديم كشادني هويدا كفته اند
فتح مكه است وكفته فتح حديبيه است ليغفر لك الله ما تقدم
من ذنبك وما تاخر بيامرزد خداي تعالي انچ از پيش بوذ
از كناه تو وانچ از پس بوذ وكفته اند ما تقدم پيش از وحي
وما تاخر پس از وحي وكفته اند پيش از هجرت وپس از هجرت
وكفته اند پيش از استغفار وپس از استغفار وكفته كناه ادم است
وما تقدم وما تاخر كناه امت است والله اعلم مسله يازدهم قوله
تعالي يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي
نجويكم صدقه بكدام ايت منسوخ شده است جواب علي بن
ابي طالب رضي الله عنه كويد در قران ايتي است كه هيچ كس بدان
كار نكرده است ونكند تا قيامت جز از من كفتند كدام است
كفت چون مسلمانان از رسول صلعم سوالها كردندي منافقان
بيامدندي وباوي رازها مي كفتندي مقصود ايشان ان بوذ
كه رسول را صلعم از وحي باز دارند باز ان از ان بحي كو لعيت
مي امد خداي تعالي اين ايت بفرستاد كه يا ايها الذين امنوا اذا

تاجيتم الرسول

از خانه ها بيرون شدن بيران كلمه بكفتم تا او ... بر ان
خانه ها بيرون شد ابي خلف كفت اكر راست مي كويي برو حيف
در روي او انداز واورا دشنام ده عقبه برفت وچنان كرد
چون روز بدر بوذ عقبه را بكشتند وابي خلف را رسول صلعم
نيزه ازد بدست خويش وازان بمرد روز احد در عبارت
خداي تعالي در شان ايشان اين ايت فرستاد ويوم يعض
الظالم آن روز عقبه ظالم دست بدندان مي خايند ومي كفت
از پشيماني كاشكي راه رسول كرفته بوذمي وكاشكي ابي خلف را
دوست نكرفتمي مسله نهم قال الله تعالي قل للذين
آمنوا يغفروا للذين لا يرجون ايام الله سبب نزول اين ايت
چه بوذه است جواب ابن عباس در روايت عطا كويد
قل للذين امنوا عمر خطاب است رضي الله عنه للذين لا يرجون
ايام الله يعني عذاب الله عبد الله بن ابي سلول است وان
چنان بوذ كه در غزاء بني المصطلق ايشان بهم بوذند
عبد الله غلام خويش فرستاد تا اب ارد دير باز امد چون باز
امد ويرا كفت چرا دير امدي غلام كفت عمر خطاب حباله بكرفته
بوذ نمي كذاشت كه كسي اب بر كيرد تا انكه كه او مشك پيغمبر بر كرد

عبد الله بن ابی سلول گفت مثلنا مع هؤلاء الا کما قیل سمّن
کلبک یأکلک مثل ما با این قوم چنانست که گفته اند سگ
خویش را فربه کن تا ترا بخورد این سخن بسمع عمر رسید رضی الله عنه
شمشیر برکشید بطلب او رفت جبرئیل آمد و این آیت آورد
قل للذین آمنوا پیغمبر صلعم عمر را باز خواند و گفت شمشیر بنه
که خدای تعالی میفرماید که از او در گذار مسئله دهم قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا الآیه
این آیت در شأن که آمده است جواب در شأن ولید عقبه
آمده است که پیغامبر صلعم او را به بنی مصطلق فرستاد تا مال صدقه از
ایشان فرا گیرد و میان وی و ایشان در جاهلیت عداوتی
بود چون آن قوم بدانستند که وی آنجا می شود بسیاری مردم از ایشان
باستقبال بیرون آمدند تعظیم فرمان خدای و رسول را او خبر
یافت که خلق بسیار بیرون آمدند بترسید پنداشت که بگرفتن
او می آیند از راه باز گشت و پیش مصطفی صلعم آمد و گفت
بنی مصطلق صدقات نمی دهند و قصد کشتن من کردند
پیغمبر صلعم از آن در خشم شد و ترتیب آن میکرد که لشکری بر ایشان
کشد تعجیل مردم آن قبیله بدانستند که ولید باز گشت بخود

محمد

دانند که نور محض و ظلمت محض را هر دو ظل نام کنند چنانکه خدای تعالی
در صفت نور بهشت میگوید و ظل ممدود و در صفت ظلمت
دوزخ میگوید و ظل من یحموم و معلوم است که نه در بهشت
ظلمت باشد و نه در دوزخ نور اکنون چون معلوم گشت
که هست ظل میان ظلمت و نور است خدای تعالی از وقت
اسفار صبح تا وقت غیبوبت شفق ظل خوانده است
و آفتاب را دلیل معرفت این ظل کرده تا اگر آفتاب کسی
حقیقت این [illegible] آمیخته است از اجزای نور و ظلمت
هرگز بدانستی [illegible] بقیاس با سواد شب پنداشتی که نور
محض است و با این خود نوری نیست [illegible]
گفت الم تر الی ربک کیف مد الظل ای نمی نگری [illegible]
که چگونه باز کشید سایه را از هنگام صبح دم تا بالای [illegible]
شفق و از سپیده و لو شاء لجعله ساکنا و اگر خواستی همچنان
پیوسته داشتی و از آبطلوع آفتاب منسوخ نکردی چون
سایه بهشت که میگوید ظلها دایم انکه گفت ثم جعلنا الشمس
علیه دلیلا پس طلوع آفتاب را بر حقیقت این سایه
دلیل کردیم تا بظهور شعاع آفتاب بدانی که از کل ظل منسوخ شود

وشما میدانید که اینجا ظلی هست که آن نه محض نور است و نه
محض ظلمت و دلالت آفتاب بر معرفت ظل اینجا بگاه از طریق
مضادت باشد و بضدها تتبین الاشیا انکه گفت ثم قبضناه
الینا قبضا یسیرا یعنی باز گیریم آن سایه را باز گرفتن
اندک اندک یعنی بعد غیبوبت قرص آفتاب آن سایه را
که مانده باشد تا آخر شفق فرا گیریم اندک اندک و در مقابل
هر جزوی از سیاهی شب که می داریم جزوی از نور این
ظل باز می گیریم تا جمله باز می ستانیم و ظلمت شب مطبق
گردد مسئله [illegible] قوله تعالی وجنة عرضها کعرض السماء والارض
میگویند که بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین
است اگر فراخ نای بهشت این قدر باشد مومنان در آن
نگنجند معلوم هست که اگر مومنان گذشته را و آنها که امروز
هستند و آنها که تا قیامت خواهند بودن همه بیکبار
جمع شوند در آسمان و زمین نگنجند جواب گفته شود
این تمثیلی است از غایت فراخی بهشت که بعرض آسمان
و زمین مانند کرده است بدان معنی که اگر هفت آسمان
و هفت زمین را اگر تنگ گردانند چون بر [illegible] مثلا

و بیکبار باز کشند بهشت بفراخای آن باشد و این معنی
نزدیکست بدانکه عبد الله عمر رضی الله عنهما از کبار مردم
در قسطنطینیه برای مسلمانان چندان زمین خواست
که پوست گاوی بدان پوشد ایشان را آن قدر حقیر آمد
بدادند پس عبد الله عمر بفرمود تا پوست گاو را جمله
دوالها کردند باریک و آنجا مثال مربعی از گرد در گرفتند
بسیاری جایگاه در میان آن شد آنرا بگرفت و مسجدی
ساخت برای مسلمانان که امروز هنوز بر جاست و وجه
دوم گفته اند لو جعلت السماء والارض خردلة والله کل
خردلة جنة عرضها کعرض السماء والارض اگر آسمان
و زمین را جمله چند دانه سپندان کنند خدای
تعالی را بعدد هر دانه بهشتیست که پهنای آن چند
آسمان و زمین بود و وجه سوم گفته اند بهشت در
درازی پهنا یاد کرد که چند آسمان و زمین است اما دراز
نای آن خدا داند که چندست و وجه چهارم گفته اند
که خدای تعالی در حالت اول که بهشت آفرید چند آسمان
و زمین بود چنانکه خبر داده است درین آیت انکه انذا

خطاب کرد که توسعی فراخ شو یعنی بتوسع الی یوم القیمة
آن تا روز قیامت همچنان فراخ می شود و مراد فراخی آن
الا خدای تعالی داند که چند باشد وجه پنجم السنة
که وجنة گفت ملفظ [illegible] نکفت و الجنة بالف ولام
که آنگاه با جمله بهشت شدی پس روا بود که بران حمل کنی
که هر مومن را خود بهشتی بود بپهنای آسمان و زمین و دلیل برین
است که چون جمله جمع کرد گفت لهم جنات تجری الانهار
وجه ششم حال آنجنان می نماید که آن عرض عرضه کرده است
و عرض آنست که در مقابله طول باشد و این بحث نیکوست
مسله ششم قوله تعالی وسل من ارسلنا قبلک من رسلنا مصطفی
را صلعم شک بود که تا او را فرماید که از رسولان پیشتر پرس
یعنی از رسولان که سنت الجاد دین تا از ایشان باز پرسد
جواب اما حدیث شک فکلا و حاشا که گرد بر
دامن عصمت نبوت نشیند مقصود از پرسیدن ازالت
شک شاکان بود و لکن چون او سفیر بود میان خلق و میان
حق لاجرم در عرضه خطاب خلق آمد همچنانکه جای دیگر
میگوید فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین

مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] که وقوع حوادث پیش
از وقت معلوم شد آنگاه چه سود کند از قضا و قدر خدای تعالی
جای که الحذر نیست مصطفی علیه السلام می گوید لا یغنی حذر عن
قدر و در شعر نیز [illegible] شعر
بدین بالنجوم ولیس یدری ورب النجم یفعل ما یرید
مسله چهارم فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس این کدام ستارگان
اند که خدای تعالی بدیشان سوگند یاد می کند [illegible]
[illegible] خوانند جواب [illegible]
[illegible] و کنس [illegible] جای خویش شوند [illegible]
[illegible] گفته اند که اینها پنج ستاره اند سیاره که
ایشان را در سیر [illegible] پنج بود و آن زحل و مشتری
و مریخ و زهره و عطارد است [illegible]
و لکن رجوع [illegible] محسوس نیست از بسیاری [illegible]
اما روشنی ماه در آن [illegible] گران تر باشد یعنی رجوع کوکب
[illegible] بر خدای تعالی رجوع آن کوکب را
برجوع آهوان مانند کرده است [illegible] خانه خویش و خنس
و کنس صفت آهوان است در لغت عرب مسله [illegible] قال الله تعالی

والسماء ذات البروج این برجها چند است و چگونه است جواب
بروج آسمان دوازده است حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
روش آفتاب و ماه و دیگر کواکب درین بروج هاست قال الله تعالی
الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا
آفتاب بسالی بر دوازده برج بگذرد هر برجی بماهی سپرد
تقریب و فصول سال برین دوازده برج بخشیده است بروج
بهار حمل و ثور و جوزا است و بروج تابستان
سرطان و اسد و سنبله و بروج خریف میزان و عقرب و قوس
بروج زمستان جدی و دلو و حوت است و برج اول
از هر فصلی منقلب خوانند که از [illegible] فصل باز شد با فصلی دیگر
برج دوم از هر فصلی ثابت خوانند که هوای خاص آن فصل
دروی ثابت باشد و برج سوم از هر فصلی ذو جسدین خوانند
که هوای آن فصل با هوای فصل دیگر که از پس آن خواهد آمد آمیخته
شود و خدای تعالی درین دوازده برج کواکب ثابته [illegible]
آرایش آسمان را قال الله تعالی و جعلنا فی السماء بروجا
و زیناها للناظرین و اگر خواهی که بدانی که قمر هر روز در کدام

برجست بنگر تا از ماه تا بیان چند روز گذشته است آنگه آنرا
دو چندان گردان و پنج دیگر بران جمله بر افزای آنگه بدان که
آفتاب در کدام برجست از آن برج که آفتاب در وست می شمار
و بده هر برجی پنج پنج می افگن هر برج که برسد ماه در آن
برج باشد اگر پنج بماند کمتر از پنج باشد هنوز آن برج
تمام نبرده باشد و اگر چندان باشد که آن روز آفتاب آخر
برجی رسیده باشد از آن برج که حساب در او باشد [illegible]
[illegible] در آن باشد که از پس وی است مسله ششم قال الله تعالی
والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم عدد این
منازل چند است و نامها آن چگونه است جواب بیشترین
مفسران بر آنند که این منازل که قمر را یاد می کند بیست و هشت
منزل است که [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بمنزل خویش [illegible]
موضع نکته است و آن آنست که بدانی که منازل [illegible] دیگر
و منازل کواکب دیگر [illegible] کواکب منازل [illegible]
منازل را نشاید حرکت باشد [illegible]

بروج را حرکتیست و بعضی ازین منازل چنانست که کواکب منازل
بیکدیگر نزدیک افتاده است و بعضی از یکدیگر دور [illegible]
باشند که بعضی از کواکب منازل جنوبی بود و با شمالی هر گاه
ماه بدیشان نرسد ولکن برابر ایشان [illegible]
نامند [illegible] باشد [illegible] چشم ماه [illegible] آفتاب
درین [illegible] باشد آن منزل را دو منزل دیگر را یکی از پیش
و یکی از پس [illegible] بیست و هفتم [illegible]
و [illegible] را آفتاب از یک منزل دور شود تا آن منزل را
بامداد [illegible] گویند طالع [illegible]
این بیست و هشت است شرطین . بطین . ثریا . دبران .
هقعه . هنعه . ذراع . نثره . طرفه . جبهه . زبره . صرفه .
عوا . سماک . غفر . زبانا . اکلیل . قلب . شوله . نعایم .
بلده . سعد ذابح . سعد بلع . سعد سعود . سعد الاخبیه .
فرغ المقدم . فرغ المؤخر . رشا . از شرطین تا سماک
در جانب شام است این کواکب را شامی گویند و باقی در جانب
یمن است این کواکب را یمانی گویند و همیشه ازین منزل چهارده
بر بالای زمین ظاهر باشد و چهارده پوشیده و هر دو منزل [illegible]

[illegible] یزیدون و [illegible] وهو [illegible] وذلک [illegible]
مسئله هشتم درجمع سوط گویند سیاط چرا درجمع قوس گویند قسی
جواب قسی درجمع قوس بوزن فعول بود چنانک قلب و قلوب
انکه سین را بر واو مقدم کردند و قسو گشت انکه بسبب آنک
واو [illegible] آخر افتاد یا گردانیدند و بتبعیت یا قاف و سین را
مکسور کردند قسی گشت و وزنش اکنون فعیل باشد مسئله نهم
حادی عشر حادی را [illegible] باشد یا آن چنانک گفته یا
حادی عشرها انجا [illegible] در عدد چه معنی دارد جواب این
حادی بدل از [illegible] واحد [illegible] که این را اصل واحد بوده
است واو را از اول بآخر نقل کرده اند حادو گشته است
انکه بسبب کسره دال یا گردانیدند حادی گشت و [illegible]
حالف بود مسئله دهم [illegible] یعزون [illegible]
یعزون در جمع مذکر و مؤنث جواب در لفظ [illegible]
اما در تقدیر هست واو در جمع مذکر ضمیر فاعلست و نون علامت
رفع در جزم و نصب بیفتد چنانک [illegible] لم یعزوا [illegible] در جمع
مونث لام [illegible] ضمیر جماعت [illegible] در جزم و نصب
بنیفتد چنانک [illegible] لم یعزون [illegible] قال الله تعالی

الا ان یعفون مسئله [illegible] چرا در تثنیه امر مذکر و امر مونث
یکسان گویند اضربا مونث و مذکر را بیک لفظ جواب
امر مونث اضربیا بوده است ولکن یا ساکن بود و الف
تثنیه ساکن دو ساکن باهم افتادند یا بیفکندند اضربا ماند
لفظ تذکیر و تانیث یکی گشت مسئله [illegible] چرا در امر اخذ و اکل
و امر گویند خذ و کل و مر [illegible] واجن گویند اسن واجن
جواب اصل خذ و کل و مر اأخذ واأکل واأمر بوده است
ولکن از بسیاری استعمال از تخفیف جستند و همزه را بیفکندند
الف وصل نیز از وی رفت خذ و کل و مر ماند اما اسن [illegible]
واجن امر [illegible] مستعمل باشد [illegible] قلت استعمال
تخفیف حاجت نباید همچنان بر اصل بگذاشتند فن سیم در عروض
و نوادر [illegible] بدانک عروض ترازوی شعر است و از بهر
عروض [illegible] شعر را بران عرض کنند همچنانک زر به محک تا
صحیح از [illegible] پیدا گردد و بنا بران تناسب اعداد حرکات
و سکنات حروفست و علم عروض از استنباط خلیل بن احمد
روزی در بازار صفاران می گذشت آواز زخم مطرقهای
ایشان بشنید شعر یاد آمد بدانست که آنجا مناسبتی هست

[illegible] تا بر علم بازیافت و عروض نام کرد
[illegible] عرض [illegible] شاعر از عروض گزیر نباشد و اگر چه
طبع صافی و ذوق تمام دارند زیرا که گاه گاه باشد زحفی
خفی پیش آید و از طبع مجرد نتوان دانستن که از کجا آمد
همچنانک معالجی که اصول طب نداند اگر او را در معالجت
خطایی افتد نتواند دانستن که آن خطا از کجا افتاد بلک
صواب را هم سبب نداند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
و کرم وجهه گوید عارف الشعر [illegible] خیر من قائله [illegible] که
شعر شناسد [illegible] بهتر از آن باشد که گوید و اصمعی
گوید ناقد شعر [illegible]
از عروض و نوادر صنعت شعر یاد کنیم بر نسق کتاب مسئله اول
حقیقت وزن چیست و [illegible] سخن موزونست و بعضی
ناموزون جواب حقیقت وزن تناسب [illegible]
در حرکات و سکنات و صوت [illegible]
در تناسب و حقیقت وی [illegible] صوت است از نسبتی بانسبتی
[illegible] و نسبتها [illegible] در اعداد تالیف اوزان والحان [illegible]
نسبت اول کل با کل چنانک نسبت ده با ده [illegible]

تالیف در عروض خلیل چنین است و دیگر آن اورده اند

دایرهٔ متقارب که فعولن فعولن گفتند تا آن نحو بماند فاعل

شود آنگاه مجنون گردانند تا فعلن گردد آنگه عین ساکن

کنند تا فعلن شود و انرا غریب خوانند در کف الخیل و بطرات

المیزاب و انقاع المطارق چنانکه امیر المومنین علی ابو طالب

اواز ناقوس شنید یاران خویش را گفت شما دانید که

این ناقوس چه می گوید گفتند تو بهتر دانی گفت میگوید شعر

یا ابن الدنیا جمعا جمعا ان الدنیا قد غرتنا یا ابن الدنیا مهلا مهلا انا ندری ما قد فطنا

ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکنا ما من یوم یمضی عنا الا احصی سافرنا

نسبت دوم نسبت کلست با نصف کل چنانکه نسبت ده با پنج

و پنج با ده لفظ نوی و این شعر لفیرین حمله سببها سبب و باشد که

از منظوم آن بیت افتاد افتد چنانکه در رجز مجنون چنانکه

[illegible] نسبت سوم نسبت کلست با ثلث

چنانکه نسبت [illegible] با سه و سه با نه مثالش ضرب ضرب با نسبت چهارم

نسبت کل باشد با نصف نصف چنانکه نسبت هشت با دو و دو با

هشت مثالش ضرب ضرب چنانچه وازین سبب است که چهار حرکت متوالی

جمع می گردد و بیش از چهار حرکت روا نباشد مگر بهم کرد این

فالمشتری محرست و معنی الذی نسبت المشتری منه کردند ثبوت

مشتری اول مسئله پنجم چرا نوبیند مشتری صحیحا جواب زیرا

که ممنا و است فاسد او صحیح را ودر بیع فاسد خلاف ظاهر است

میان ابو حنیفه و شافعی رضی الله عنهما نیست که مشتری صحیحا

تا از محل خلاف بیرون باشد مسئله ششم روا باشد

که هر چهار حد بر دو کی بیارد یا نباشد جواب ابو حنیفه رحمة

الله علیه گفته است که از سه حد نشاید که یاد کنند

و بو یوسف و محمد اقتصار کردند بر دو کو دو حد روا داشته اند

اما شافعی رضی الله عنه و زفر بر آن اند که هر چهار

حد بباید گفتن احتیاط را و اگر محدود مخمس باشد

یا مسدس چه حدود یاد باید کردن مسئله هفتم حد اول از

کجا درستند جواب عامهٔ شرطیان بر آن اند که

اول از دست راست در گیرند که در پی می شود زیرا که تبار

در همه کار اقتدا مصطفی است صلی الله علیه و مجلس از

ابو حنیفه و بو یوسف و محمد و زفر روا بیشت اما اهل مصر اول

حد از جانب مشرق در گیرند و حد باس از حد کوه در میرند

وانرا شمال و جنوب و صبا و دبور اعتبار کنند مسئله هشتم

از [illegible] جمله علی سبیل الاشتراط لا عدة و لا جاة و لا شرط

[illegible] شروطه المذکورة فیه آن شروط که مستثنی کرده

است کدامست که بیع بشرط روا نبود که در حدیثست نهی عن

بیع و شرط جواب هر شرط که از لوازم مهمات بیع باشد

روا بود چون ضمان درک و عبد الوارث بن [illegible]

حکایت کند که گفت در مکه شدم بو حنیفه و ابن ابی

شبرمه که علما عراقند آنجا حاضر بودند بو حنیفه [illegible] ابن سیدم

من رجل باع بیعا و شرط گفت بیع باطل بود و هم شرط

آنگاه از ابن لیلی پرسیدم گفت بیع درست بود و شرط باطل

پس از ابن شبرمه پرسیدم گفت هم بیع درست باشد و هم شرط

گفتم سبحان الله سه امام از علما عراق در یک مسئله خلاف

کردند آنگه با پیش ابو حنیفه شدم و براز گفت ایشان خبر

کردم گفت لا ادری ما قالا حدثنی عمرو بن شعیب عن ابیه

عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی [illegible] و شرط من

میگویم هم بیع باطلست و هم شرط با پیش ابن ابی لیلی شدم

و در بر از آن خبر کردم گفت لا ادری ما قال حدثنی هشام

بن عروه عن ابیه عن عایشه قالت امرنی النبی صلی الله علیه و سلم

پسر پسر پسر از حرز باشد و برادر زن وی باشد پس مسئله

از دینار زن [illegible] برادر بکند لثث و زن [illegible] برادر

زن [illegible] نصیبت مثل خویش ببرد باقی پسر پسر بگیرد

بگیرد بعصبیت و برادر او را هیچ نرسد زیرا که بوجود پسر

پسر ساقط باشد و این مسئله ابو محمد حریری در مقامات

خویش آورده است مسئله هفتم زنی پیش امیر المومنین علی

بن ابی طالب رضی الله عنه آمد گفت یا رسول برادر من

برد و ششصد درم بگذاشت و نوا زمیراث یک درم رسید

داری بگو تا بر من این حکم چگونه کردی جواب گفت ای زن

ترا برادر مرد و ششصد درم بگذاشت و دو دختر چهار دانگ

مال دختران ببرند و آن چهارصد درم باشد و مادر وی بگذاشت

سدس مال ببرد و آن صد درم باشد و زنی بگذاشت و ثمن

مال ببرد و آن هفتاد و پنج درم باشد انجا بیست و پنج درم ماند

و دوازده برادر تو هر برادری را دو درم برادر و نو ایکی درم للذکر

مثل حظ الانثیین مسئله هشتم مردی از دنیا برفت و هفده

دینار بگذاشت و هفده زن از جمله وارثان او هر یک دیناری

برگرفتند و این مسئله را دیناریه خوانند صورتش چگونه باشد

جواب آن مرد را سه زن باشد و دو جده و چهار خواهر
از مادر و هشت خواهر از مادر و پدر اصل مسئله از دوازده باشد
و عول کند به هفده و هر یک را دیناری می‌بدهد مسئله [illegible]
روزی عبد الملک مروان نشسته بود مردی برخاست و گفت
یا امیر المؤمنین من زنی بخواستم و مادر وی را به پسر خویش
خادم خادم را عطای ده عبد الملک گفت اگر شما هر یکی از ایشان
پسر آید آن پسر از یکدیگر را چه باشد اگر بگوی عطای
بگلت بدهم مرد درماند گفت از این صاحب سوال خویش
بپرس تا گر بگوید عطای من او را بدهد درماندند و هیچ
نمی‌دانستند از آخر باب مجلس مردی از عراق بتظلم
آمده بود برخاست گفت یا امیر المؤمنین بگویم حاجتم روا کنی
گفت روا کنم جواب گفت پسر پدر عم پسر پسر بود و پسر
پسر خال پدر بود عبد الملک گفت صواب گفتی لله در کل
و برا صلت داد و حاجت روا کرد مسئله [illegible] بعضی گفته دو زنا
دیدیم یکی عمه آن دیگر بود و آن دیگر خاله صورت این حال
چگونه باشد جواب صورت این چنان باشد که مردی
باشد و وی را پسری بود و زنی باشد و وی را دختری بود این

تا جیبتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة گفت چون
پیغامبر را صلعم راز گوئید صدقه از پیش بدرویش دهید
و غرض ظاهر آن بود تا منافقان بحکم کراهیت ایشان صدقه را
براز کردن کم کنند علی ابو طالب را رضی الله عنه گفت من یکی
دینار زر داشتم از آن به ده درم سیم بدادم و هر گاه که از رسول
صلعم سوالی خواستمی کردن نخست درمی بدرویش دادی
چون آن جمله بدادم آیة منسوخ شدت بدین آیة که أأشفقتم
ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم و من بدان صدقه مخصوص شدم مسئله دوازدهم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن
الله اعلم بایمانهن ناسخ آن چیست جواب این آیت در شان
صبیحه بنت الحرث آمد و آن چنان بود که سال حدیبیه
پیغامبر علیه السلام با مشرکان صلح کرد بدان شرط که هر کسی
باز آید و در مکه بشود میان او و ایشان عهد کرد و در عهد
نامه بنبشت که هر که از ایشان بنوا ین وی را از ایشان با او
رد کنند جماعتی را از مسلمانان این شرط تلخ آمد ولکن
از هیبت رسول علیه السلام خاموش می‌بودند چون باز گشت زنی

از مشرکان در مدینه نام او صبیحه بانک شود یا محمد یا محمد
من مومن آمده ام و مصدقم بهانچه تو آورده خامش صلعم
گفت نیک آمدی چون بو جار رسیدند و نزدی در امد از
مشرکان شوهر این زن نام او عبد الله ابن الیاس
با ایشان بود در رسول را علیه السلام گفت یا حفظی کتابک حتی
عدت هوش [illegible] است خیانت کوردی
رسول صلی الله علیه گفت چگونه گفت [illegible] آمده و تو او را
باز نکرد این زن رسول علیه السلام [illegible] کرد کی زن با ایشان
دهد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد یا ایها الذین امنوا
اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن معنی امتحان
سوگند داد نیست ایشان را و گفت اند که او را ایمان آورد نست تا اگر
سوگند خوردند که مومن اند ایشان را با کافران ندهند و عصمت
نکاح میان زن و شوهر منقطع شود خدا انکه ابن منسوخ
گشت بقوله براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من
المشرکین ان شرطها و عهدها جمله منسوخ شده اند
فی بیان [illegible] بدانکه مجربی در حقیقت تغییر نوان
کردن [illegible] زیرا که الفاظ قرآن مجمل و جون بسیار است

برجی بارشد مسله منجم اما شرطین صورت این منازل در آسمان
چگونه است جواب اما شرطین دو ستاره است روشن
بیک دیگر نزدیک ∴ واما بطین سه ستاره است خرد بر شکل
دیگ بایه ∴ واما ثریا شش ستاره اند بیک دیگر درخشان
بر شکل خوشه انگور ∴ واما دبران یک ستاره است
سرخ و چند ستاره گرد وی در آمده بر شکل سر گاوی ∴
واما هقعه سه ستاره است نیز بر سان دیگ بایه ∴
واما هنعه دو ستاره است سفید نزدیک یکدیگر ∴ واما
ذراع دو ستاره است روشن میان ایشان مقدار تازیانه
∴ واما نثره دو ستاره است میان ایشان لطخه
سپید بر مثال پاره میغ ∴ واما طرفه دو ستاره است
خرد بر مثال فرقدین ∴ واما جبهه چهار ستاره
روشن از یکدیگر منحرف ∴ واما زبره دو ستاره است
روشن ∴ اما صرفه ستاره ایست بزرگ سپید ∴ واما
عوا کوکبست بر مثال الف کوفی ∴ واما سماک اعزل یک
کوکبست ∴ واما غفر سه کوکبست تاریک ∴ واما
زبانا دو کوکبست نزدیک یکدیگر ∴ واما اکلیل سه کوکبست

و بعضیها این باشند در آن در همه روزگار مجرب بنویس از رقه
مکتوم است این نام مخزون و مکنون خدا است جل جلاله
که ابتدا بخط متداول یافتند و امثال و کلی [illegible] اما بر
عظمت او اتفاق کرده اند از بسیاری عجایبها که از آن
دیده اند و یکی از بزرگان اشکال حروف این نام در شعر
تازی آورده است برای حفظ را و گفته است شعر
ثلث عصی صففت بعد خاتم ∴ علی راسها مثل السنان المقوم
و میم طمیس ابتر ثم سلم ∴ الی کل مأمول و لیس بسلم
و اربعه مثل الاصابع صففت ∴ تشیر الی الخیرات من غیر معصم
وخاتم تصدیق ثم واو منقوس ∴ کانبوب حجام و لیس بمحجم
فذلک اسم الله جل جلاله ∴ الی کل ذی نطق فصیح و اعجم
فیا حامل الاسم الذی [illegible] ∴ [illegible] من کل المکاره تسلم
وصورة [illegible] ∴ [illegible] و در بعضی
نسختها کی [illegible] آورده بودند سلم راجعین یافتیم ۷۱
و حرف آخر راجعین و الله اعلم مسله جماع [illegible] مسنون
مجهت [illegible] جواب [illegible] روایت کرده اند که روزی مصطفی
صلی الله علیه در حجره [illegible] از زنان او و دیرا گفت چرا دوست

و کی بکر [illegible] است گفت یا رسول الله تب گرفته است
و از تب [illegible] دشنام داد رسول گفت صلعم که تب را دشنام
مده کی او را فرموده اند و لکن من ترا کلماتی بیاموزم که هرگاه
که آن بخوانی تب از تو برود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق
و عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت امنت
بالله العظیم فلا تصدعی الراس و لا تنتنی الفم و لا تاکلی اللحم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سوگواری باز نخورد که [illegible]
فلمی [illegible] واین ان
مجرب [illegible] شیخ ابو اسحاق [illegible] کلمات [illegible]
کاغذ نوشتی هر روز [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله ذو [illegible]
و جماعتی از کلمات [illegible] الخلیل [illegible]
بسم الله [illegible] بر سه برگ [illegible] آن [illegible]
تاب دهد و این مجربست و ملاک [illegible]

بصورت ۰۰ و اما اقلیل یکی کوکبست سرخ میان دو ستاره
خرد ۰۰ و اما شوله دو ستاره است نزدیک یکدیگر که آن دو
ستاره چنین خرد و تند بدو پیوسته بر صورت دنبال عقرب
۰۰۰ و اما نعایم هشت ستاره است روشن چهار در مجره
و چهار بر کنار و هر چهاری بر شکل مربعی ۰۰۰ و اما
بلده موضعی است سپید میان نعایم و سعد ذابح که خالی است
از کواکب و اما سعد ذابح دو ستاره است خرد میان
ایشان قدر یک ارش ۰ و اما سعد بلع دو کوکب خرد
یکی سخت خرد ۰ و اما سعد السعود سه کوکب است
یکی از ایشان روشن ۰۰ و اما سعد الاخبیه چهار کوکبست
نزدیک یکدیگر بر مثال پای بط ۰۰ و اما فرغ مقدم دو
روشن ۰۰ و اما فرغ موخر سپید دو کوکبست نزدیک
یکدیگر ۰۰ و اما رشا که بطن الحوت است ستاره روشن است
کواکب بسیار گرد او در هیئت مثال شکل ماهی ۰۰۰۰
اینست احوال و شکل منازل بیست و هشت والله اعلم
مسئله هشتم طریق شناختن صبح بدین منازل چگونه باشد
جواب بدانکه صنعتها بشناختن صبح بشرطی آید و سیزده روز

بود هرجا بدید مگر بانظرت انگه خردی بر بوی آن بینو
بیدار دیو دو دشمن این دانشن شکسته شد و لشکر او همه بگریختند
بسر از بینوه باز یافتند و سالها بیابان با آن غرامی گرد و
مرطعتر باز گشت ۰ مسئله سوم ان لغویه که امینه مادر مصطفی
در خواب دید که بر مصطفی علیه السلام باین بستن تا از بلاها
ایمن باشد کدامست جواب بوعقیل روایت کرد در
کتاب سند غزوی که امینه مادر مصطفی صلی الله علیه گفت چون
نه ماه بارگرفتم در خواب شخصی دیدم که مرا گفتی این که در شکم
تست بهترین خلق عالمست او را محمد نام کن و نام او در توریه است
احمد و این نوشته را بر کردن وی بند گفت چون از خواب
بیدار شدم بر بالین خود پاره دق یافتم بروی نبشته بسم الله
استرعیک اعوذ بک بالواحد من شر کل حاسد قائم او قاعد
وکل خلق زائد فی طرق الموارد لا یضرونه بشیء ... ام
و لا ظعن و لا مقام بحبس اللیالی و آخر الایام ید الله فوق
ایدیهم و حجاب الله فوق عادیهم و این لغویه سخت عجیبست
هر که با خود دارد از همه آفتها و بلاها ایمن باشد و از
جمله چیزها عجیب تر که دارند آن از آفات و عاهات

مسئله [illegible] افسون چشم بد چگونه باشد جواب

افسون چشم زخم بد را اینست اعوذ برب عبس عابس
یابس وماء فارس وشهاب قابس حبس حابس العين ردرد [illegible] الى
العاين وعلى احب الناس عليه في كبده وكليته ماء دقيق ولحم
وشيق وعظم دقيق فيما به يليق لا تدركه الابصار وهو يدرك
الابصار وهو اللطيف الخبير قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر
فلنفسه ومن عمي فعليها هل ترى من فطور ثم ارجع البصر
كرتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير وان يكاد الذين
كفروا ليزلقونك الآيه این جمله خوانند و باد در [illegible]
و بار نویسند و بر بازو بندد مسئله ششم افسون کژدم
کدام است کی صحیح است جواب در کتاب حسن جلال باسناد
از عبد المحسن بن محمد [illegible] عبد الله مسعود روایت
کند [illegible] مصطفی صلعم آمد و گفت یا رسول الله
مرا افسون کژدم [illegible] رسول صلعم گفت بگو یا جمیله تا جبیت
گفت سجه سجه [illegible] فقط سلام على نوح
في العالمين پیغمبر صلى الله عليه گفت این افسونست کی سلیمان
بن داود بر گزندگان زمین کرده است فرزندان و عیال خویش را

با ایشان کرد زیرا کی ایشان ظاهر آمدند و معتزله گویند فایده
بیهوده و بیصرانه آن باشد کی بیفتد [illegible] طريق النظرة عليه
یعنی راه نظر واستدلال بر [illegible] تا جهود و ترسا
شوند و این تاویل بر وفق معتقد ایشانست در خلق اعمال
مسئله [illegible] در حدیثست که لا شفعة في فناء ولا طريق ولا
منقبة ولا رکح ولا رهو معنى این لفظها چیست کی شفعه
در وی نیست جواب فنا آن پس آن دیوار های سرای باشد
و طریق راه شارع بود و منقبه راه تنگ بود و رکح پس خانه بود
و باشد که دشت ساده بود بی بنا و رهو فراخنای باشد کی
آب از مهر باران گرد باشد در محله می گویند درین همه شفعه واجب
نشود مسئله [illegible] معنی این حدیث چه باشد کی می گویند لا عدوى
ولا هامة ولا صفر ولا غول جواب اما عدوی اعراب گمان
بودند آن است کی گویند که علت گر اشتران گرگن با اشتران
درست باز آید و اما هامه آنست کی در جاهلیت گفتندی که استخوان
مرده مرغی بود که از آن بوم گویند و بر گور وی پرد و اما صفر
گفتندی که کرمی باشد برون قلبی در شکم چون مرد گرسنه شود
اندرون وی را در گزد و گفته اند آنست کی در ماه صفر سفر نشایند

کرد و عزل آنست که در بیابانها مردم بجویند تا هلاک کند
معنی این حدیث چیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم می گوید من رمانا
باللیل فلیس منا جواب معنی این حدیث سخت مشکلست ابو الفتح
در شهای گوید در شرح شهاب که از جمله علماء عراق معنی این
حدیث نمی‌دانم کسی ندانست اما گفته اند که این حدیث را موردی
است مخصوص و آن است که جماعتی منافقان در بعض غزوات
با رسول بودند صلی الله علیه چون شب در آمدی رسول صلعم دو
کس را بطلایه برون فرستادی منافقان چون سواد ایشان از دور
تاریک بدیدندی تیر سوی ایشان انداختندی اگر تیری بر کسی
از این طلایه اسلام آمدی روز گفتندی ما پنداشتیم که ایشان
جاسوس کافرانند پیغمبر صلی الله علیه گفت من رمانا باللیل فلیس منا
و دیگر گفته اند که گروهی از منافقان پیشه کرده بودندی
و غیبت مسلمانان کردندی پیغمبر گفت من رمانا باللیل معنی که
رمانا بالغیبة باللیل همچنانکه خدای تعالی گفت والذین یرمون
المحصنات ای یرمونهن بالغیبة والتهمة و دیگر گفته اند
من ترک صلوة اللیل فلیس منا هر که نماز شب نگذارد نه از ماست
و این تفسیر سخت نادرست محتمل باشد که کوکبی لیل در این حدیث

حدیث ... که السقط یظل محبنطئا علی باب الجنة یقول
ابا ابا جواب سقط بچه باشد که چون از شکم مادر بیفتد
بمیرد و محبنطی خشمناک بود می گوید آن طفلک بر در بهشت گوید
که مادر و پدر در بهشت نروم مسئله ششم العجماء جبار والمعدن
جبار و البئر جبار معانی جمله چه باشد جواب اما العجماء بهیمه
باشد که از دست خداوند خویش بجهد و کسی را لگدی زند
تا هلاک کند جرح او هدر باشد یعنی خداوند بهیمه نگیرند که
اگر در حکم خداوند باشد و اما البئر جبار اگر چاهی کهن در راهی
کنده باشد که کسی نداند که کنده است و آدمی یا بهیمه در و
افتد چون ایشان هدر باشد کسی را بدان مطالبت نکنند
و اما المعدن جبار کان زر و سیم و دیگر چیزها باشد اگر وی افتد
و مستخرج آن چیزها در وی هلاک شود خون او نیز هدر باشد
مسئله هفتم در حکایت حدیث می آید و نهی عن المکاعمة والمکامعة
معنی این دو لفظ چه باشد جواب مکاعمه بوسه دادن بود
مرد مرد را خاصه که یکی بمحل شهوت بود از ایشان و اصل کلمه از
کعام بود و کعام دهن بند بود و اما مکامعه آن باشد که دو مرد
برهنه در یک جامه خسبند و گلیم و ضجیع هم بستر او مسئله هشتم

در حدیث است کل مولود یولد علی الفطرة حتی یکون ابواه یهودانه
و ینصرانه معنی این حدیث چیست **جواب** در معنی حدیث چند وجه گفته‌اند
یکی آنکه این حدیث در اول اسلام گفته است که هنوز جهاد با کافران
واجب نشده بود حکم اطفال ایشان بر فطرت اسلام بودی
پیش از آنکه مادران و پدران ایشان را جهود و ترسا کرده بودی
مادر و پدر از آن اطفال میراث نستدی زیرا که اطفال را
حکم اسلام بودی و مادر و پدر کافر بودندی و کافر از مسلمان
میراث نگیرد و اگر مادر و پدر پیش از آن بمردندی اطفال را
از ایشان میراث نرسیدی و نیز نشاییدی که آن اطفال برده
بردن آنکه شرع بخلاف آن بیامد و معلوم کرد که حکم آن اطفال
حکم پدران ایشانست وجه دوم عبد الله مبارک گفته هر
مولودی بر آن زاید که عاقبت کار او باشد در علم خدای
تعالی اسلام داند بر اسلام زاید و آنکه کفر میداند بر کفر
زاید پس هر مولودی بر فطرت زاده باشد اما فطرتی اسلام
بود و فطرتی کفر و معنی فابواه یهودانه و ینصرانه آنست که
ایشان را سبب ظهور معلوم خدای تعالی باشد در حق مولود آخر
در نهایت هر مولود را آنچه است بتلقین مادر و پدر با دین ایشان حواله

علت تحریم خمر مستیست که منع میکند و صادة عن ذکر الله
از آنکه خدای تعالی گفت و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة شافعی
رضی الله عنه در نبیذ همین سره مطربه صادة باز یافت
حکم کرد که نبیذ حرامست همچون خمر اما قیاس دلالت
باشد که جمع میان اصل و فرع بجنای که دال است کند بر
علت همچنانکه بجهت کهش دلالت کند بر حیات و المعزات
و دلالت کند بر ثبوت مغامره و اگرچه علت حیات وجود
روح است و علت ثبوت حصول لعث و اما قیاس شبه
بر آن اطلاق کنند که مجرد مشابهت صوری باشد علی تعین
و نه دلالتی بر علت چنانکه شافعی رضی الله عنه گوید العبد
یملک لانه آدمی حی قیاسا علی الحر و میان عبد و حر مناسبت
کل مجرد صورت هست و در حجت آوردن بدین چندین اختلاف
میان اصحاب **مسئله ششم** الفاظ عموم چند است **جواب**
الفاظ عموم چهار است اول اسما جموع است معروف بالف
و لام کقوله تعالی اقتلوا المشرکین ای کلهم و اقل جمعی
سه باشند و گفته اند که دو بود دوم اسما اجناس باشد
معروف بالف و لام چنانکه الرجل خیر من المراة و الدینار خیر

من الدرهم قال الله تعالی والسارق والسارقة
اقطعوا ایدیهما یعنی کل سارق وسارقة و سوم اسامی مبهمه باشند
چون من عقلاء را وما جماداب را قال النبی صلی الله علیه وسلم من بدل
دینه فاقتلوه معناه کل من بدل وقال علیه السلام ایما اهاب
دبغ فقد طهر ای کل اهاب چهارم نفی در نکره چنانک میگوید
لا تعن ظالما ولا یقتل مسلما یعنی کل ظالم وکل مسلم
مسئله هفتم حد امر چیست جواب حد امر استدعاء
الفعل بالقول لمن دونک باشد ونزدیک معتزله ارادة الفعل
لمن دونک بود واین باطل است بدان که خلیل صلوات الله علیه
مامور بود بذبح اسمعیل بدلیل آنک وی میگوید یا ابت افعل
ما تؤمر پس اگر چنانک امر اراده بودی بایستی که ذبح
که مراد است حاصل شدی چون آن ذبح نهی کرد دلیل
آمد که مراد نبود زیرا که اگر مراد بودی وان حسن نهی کرد
قبیح بود و قبیح از حکیم روا باشد معتزله دعوی کردند
که خلیل مامور بود بمقدمات ذبح وان خود حاصل شد یعنی
کارد بر حلق نهادن و کابیدن اما بحقیقت ذبح مامور
نبود وان سخن باطل است زیرا که مقدمات ذبح بغیر حاجت

نیابد و اسمعیل می گوید ستجدنی ان شاء الله من الصابرین
و جماعتی نیز دعوی کردند که وی مامور بود بذبح و ذبح بکرد
ولکن در حال بازم راست و درست شد معجزه ابرهیم را
علیه السلام وان سخن نیز باطلست زیرا که اگر چنین بودی حق
تعالی در معرض معجزات وی بیان کردی چنانک برد وسلاما
آتش کرد بیان کرد مسئله هشتم امر بچیزی نهی بود
از اضداد چیز یا نبود جواب مذهب معتزله آنست
که امر بکاری نهی نبود از اضداد آن کار اما عامه اصولیان
بر آنند که امر بچیزی نهی بود بضد آن چیز چون یکی را گوید
قم معنی آن باشد که گوید لا تقعد وان هم چنانست از
روی صورت که فرق مشرف بحیثیه لعد بود از موجب سکون
جسم عین ترک حرکت باشد اما بحکم اضافت مختلف جمانه
یکی فعل باضافت با موجب لعد باشد و باضافت با مشرف
فرق باشد و یکی کون باضافت بالحیز شغل بود و باضافت
باحیزی دیگر تفریغ همچنین که طلب باضافت با سکون امر بود
و باضافت با حرکت نهی بود مسئله نهم حسن وقبح افعال
عقلی باشد یا شرعی جواب قبح وحسن افعال از شرع

معلوم گردد بخلاف قول معتزله دلیل برین آنست که معنی
حسن وقبح راجع بود با موافقت و مخالفت اغراض اگر موافق
غرض ایشان حسن گویند واگر مخالف غرض این قبیح روا باشد
که یک فعل باضافت با غرض شخص حسن بود و باضافت با
غرض یک شخص یکی قبیح باشد چنانک قتل شخصی معین باضافت
با اغراض اولیاء او قبیح بود و باضافت با اغراض اعداء
او حسن باشد پس ازین جایگاه معلوم گشت که حسن وقبح
چیزها الی آن چیزها نیست بلک باضافت با اختلاف
اغراض می گردد بخلاف سواد و بیاض که محال باشد
که یک چیز در حق زید سیاه باشد و در حق عمرو سپید بر آنک
سواد نیست سواد و بیاض حیث بیاض دانست سواد و بیاض
را بر حقیقت دانسته شد که حسن وقبح صفت ذات افعال
لا اشیاء ... دانستن نباید که مستفاد از شرع
باشد هرچ شریعت نیکو کرداند نیکو بود و هرچ زشت
گرداند زشت بود نبینی که قتل قصاص در صورت چون قتل
ابتدا است و وطی نکاح در ظاهر چون وطی حرامست و لکن
شرع یکی را نیکو کرده است و یکی را زشت گردانیده است

که ... چون ... بیست ... کشش ... بیست
... بر آورد و مار از سوراخ جدا کرده ونیز ...
بوعادت خویش یک منزل خویش باجایگاه برد بس برین حساب
بیست و نه جو به بیست باشد مسئله دهم حفاری را
گرفتند با چوب پاره وشمار جایگاهی بکنند بده درم نخ شمار
بکنند و بکند انگشت اجرت وی چند باشد جواب از یکی
تا ده بر باید گرفتن وطریق آن چنان باشد که یکی بر ده افزاید
یازده شود آنکه در ده ضرب کنند صد و ده باشد پس نیم آن
بر گیرد پنجاه و پنج بود اما هم برین قیاس از یکی تا نخ بر باید
گرفتن وان پانزده باشد آنکه پانزده در ده ضرب کنند و مبلغ
بر پنجاه و پنج بخشند دو درم و هشت جزو از یازده جزو درمی
برآید این مقدار اجرت حفار بود بدان که قدر که از اجراء کنده است
و این اصلی است که اگر بنای دیواری بطول و عرض معلوم با اجرت معلوم فرا کیرد و بعضی بکنند و باقی بکذارد
حساب وی همین سنق بود مسئله یازدهم اگر عدد خانها
رقعه شطرنج مضاف کنند چند برآید وطریق آن چگونه
بود جواب طریق آن چنان باشد که نخست یکی بر ...

افزاید تا ... کمرد و آنچه آنرا در مثل خویش یعنی ضرب کند شش بار
آنکه یکی از مبلغ با کم کنند چندان باشد طریق دیگر گفته اند
که از اول تا هفده خانه مضاف می کنند انکه این مبلغ کی حاصل
شود در نفس وی ضرب کن ان مبلغ که بود این اعداد
تضعیف تا سی و سه بود انگاه دیگر باره مبلغ در نفس خود
ضرب کند انچ حاصل شود اعداد تضعیف تا پنجاه و پنج بود
بهمان برسر کیرد و این جمله را کی بحساب جمل منظوم کرده اند
حفظ را و گفته

شعر

احده نه یحدث فیك الفرجا ⁘ هاواهه طحر او ددحا
۱۵ ۱۶ ۱ ۵ ۴ ۹ ۷ ۳ ۲ ۵ ۴ ۴ ۷ ۶ ۴ ۴ ۸ ۱

مسئله دوازدهم
این کدام نامست که ابو طاهر خاتونی مضمر کرده است و بنظم
آورده و گفته جواب در پنج دره مکعب ده با مخرج ثمن بیوندد کم
کرده از ربع مضعف با ربع دو هشت کرده دهند مکعب دو هشت باشد ۲
و هشت بحساب ح بود بود در پنج زنند چهل باشد و چهل میم
بود چون میم را با مخرج ثمن بیوندی یعنی با حا میم ح کردد
و ربع مضعف چهل و نه باشد چون نه از وی بیوکنی چهل
بماند و چهل هم میم بود با دال بیوندی که ربع دو هشت است محمد حاصل شود

ز دماندو روز کار شادی همواره کوتاه بود چنانک گفته اند شعر
و ایام الفراق مقصصات ⁘ و ایام السرور نطیر طیرا
روز کار فراق چون مرغ بال شکسته و روز کار وصال همی برد
چون مرغ و آن از انست که معرفة اوقات بفکر حاصل
کرده باشد و فکر در حال سرور مغلوب بود و در حال
اندوه غالب مسئله سیزدهم معنای در حال خمر میگوید و صفتش شعر
یخفی الزجاج لونها فکانها ⁘ فی الکف قایمة بغیر اناء
می پوشاند ابگینه را رنگ خمر تا پنداری که در دست ایستاده
است نه ظرف و درین هیچ صفت خمر نیست بلک صفت ابگینه است
که ان رقت و صفا از حس بصر پدر شده است چنانک جز خمر
نی توان دید و این خاصیت ابگینه راست نه خمر را زیرا که
اگر بجای خمر دوشاب باشد یا حبر یا شیر همچنین پوشیده
ماند و مقصود شاعر وصف خمر نیست نه وصف ابگینه جواب
در کتاب الموازنه بین الطایین می گوید که مقصد شاعر وصف
خمر نیست و نه تنها وصف ابگینه بلک هر دو را بهم وصف میکند
چنانک علی جبله می گوید

شعر

کان ید الندیم تدیر منها ⁘ شعاعا لا یحیط علیه کاس



مسئله ... شرح ... متنبی میگوید در مدح

اعدی الزمان سخاءه فسخا به ¤ ولقد یکون به الزمان بخیلا

یعنی سخاوت او بر زمانه تعدی کرد تا زمانه سخی گشت واو را

بما داد واگر نه سخاء او بر زمانه بود وبخیل امدی واین سخن

محالست زیرا که سخاء او را سبب وجود کرده است ...

او نبود سخاوتش نباشد واین حیله دو بود ...

نه وجود او ممکن کرد ونه سخاوتش **جواب** مجیب گوید سخاوه

ای سخا آباید یعنی سخاوت بدان او بر زمانه رسید تا زمانه

بخیل چون او سخی گشت واین چنان باشد که معاد گوید تعدی

الزمان از صلحا صلح وان مفسد فاسق و روا باشد که

فعل بدان بازی نسبت کنند چنانکه خدای تعالی جهودان

را که مصطفی را صلعم می گوید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل

و آن قتلها بدران ایشان کرده بودند اما جواب صحیح

در معنی بیت انست که سخاء او بر زمانه رسید تا زمانه

سخاء او را بوی ارزانی داشت و میان ما ملاقات افکند

پس سخاوت زمانه بوجود او نباشد بلکه بحکم کردن باشد

میان متنبی واین از درو عنها ... سست چنانکه گفته اند احسن

مسئله دوازدهم شناختن زوال افتاب را و ... چگونه باشد

جواب زوال افتاب بزیادت سایه است ... مانند کلیس

چنان باشد که چوبی راست بزمین فرو برند تا چون افتاب

بر این سایه از جهت سوی مغرب افتد درا انکه خود انک

افتاب بر می اید ان سایه می کاهد وا ... سوی ... کلاد

تا انکه که افتاب بجانب ارتفاع خویش رسد سایه

وقفه کند انگه دیگر باره در زیادت افتد آن لحظه که

زیادت سایه در نوان یافتن زوال باشد و در علم خدای

تعالی پیش از ان خود زوال کرده باشد ولکن خطاب

شرعی انگاه متوجه شود که محسوس کردد اما و در آن سایه

در [illegible] زمان وبلدان بگردد وسایه بطول سایه دربلاد غزنین
وری یازده قدم باشد واما در دو ایام سال الحنان روز که جون
آفتاب بحمل آید درعشر اول سایه جهار قدم وجهار یک از قدمی
بگرداند ودرعشر دوم بر جهار قدم وشش یک قدم بگردد
ودرعشر سوم بر سه قدم ونیم بگردد وجون بثور آید درعشر
اول بر سه قدم کم ششیک از قدمی بگردد ودرعشر دوم بر دو
قدم ودو بهر از قدمی بگردد ودرعشر سوم بر دو قدم وشش
یک از قدمی بگردد وجون بجوزا آید درعشر اول بر یک قدم وجهار
ششیک از قدمی بگردد ودرعشر دوم بر قدمی ودو بهر
از قدمی بگرداند ودرعشر سوم بر یک قدم ونیم بگردد وجون
بسرطان آید درعشر اول بر یک قدم وسه یک قدمی بگردد
ودرعشر دوم بر یک قدم ونیم بگردد ودرعشر سوم بر
دو قدم وشش یک از قدمی بگردد وجون باسد آید درعشر
اول بر دو قدم وجهار یک از قدمی بگردد وجون بسنبله آید
درعشر اول بر جهار قدم وسدس قدمی بگردد ودرعشر دوم
بر جهار قدم وجهار سدس قدمی بگرداند ودرعشر سوم بر پنج
قدم وسدس قدمی بگردد وجون بمیزان رسد درعشر اول بر شش قدم

بالفضاء المستقیم ودیرا سعفص فرمود یعنی صلح بصلح این
کلمه را سعفص کرده اند وضحاک گوید که کلمات ابجد نام
روزهاست که خدای تعالی دران دنیا آفرید وعبدالله عباس
گوید معنی ابا جاد ابا آدم تحد فی اکل الشجرة وهوان هوی نزل
من السماء وحطی حط عنه ذنبه وکلمن اکل الحنطة وقرشت
اقر بالذنب وسعفص فی الارض واما ترتیب حروف ابجد
ابتدا بالف کردن که الف امام حروفست ومراد همه حروف
سرانگاه بعد انا الف هر جه درشکل الف نزدیکتر است و
[illegible] در یک صورت بیشتر دارد بنهادند جنانکه ب ت ث
[illegible] ج ح خ آنکه ابجد دو دو در یک صورت این نهادند
جون د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق آنکه ابجد در
صورت بودند بنهادند [illegible] ن و ه ی ترتیب کلمات
ابجد یعنی کلمن هوز وای [illegible]
اوا لام الف ساکن کرداینده بود والف ساکن در لفظ نیاید
امد لام الف در طول شبه ادبوذ عماد الف کرد اید تا در
لفظ توان آوردن وآنجه معلمان اصرند که لام الف
خطاست که عوض الف [illegible] وبر وآنجه مردمان [illegible]

آن همزه است و فرق میان الف و همزه آنست که الف حرکت
بر نگیرد و همزه برگیرد مسئله نعم اصل حروف بیست و نه
از کجاست و چگونه باشد نوشتن آن تا بیک این جواب اصل
حروف الف و ب ت ث بر خط و دایره نهاده است و ازین سبب است
که نبشته را خط خوانند که اصل دایره نیز خط است ابن مقله
گوید اصل خط دو چیز است الف و ب الف خط مستقیم است
و ب خط مدور و جمله حروف ازین دو بیرون نیست چنانک یاد کنیم
اما الف خطیست که غلظ او با طول وی نسبت یکی دارد
[illegible] یعنی چندانک ستبری او باشد باید که هشت چندان
درازی او بوذ آنگاه آن طول را قطر دایره کنند و جمله حروف
را مناسب طول الف و قطر دایره او کنند اما ب ت ث باید
که طولشان بقدر طول الف بوذ و سر بقدر ثمنی از طول الف
[illegible] سرشان بقدر نیمی بوذ و از طول
الف و تقویس ایشان بقدر نیمی محیط دایره و آن الفی بوذ
دو تا کرده و اما ر ز باید که ربعی تقویس دایره باشد
و اما س ش دندانهاشان باید که بقدر ثمن الف بوذ
و مدور تقویس بقدر نیمی محیط دایره و اما ص ض باذاسان

[illegible] بوذ آن قدر که محیط [illegible] باشد و اما ط ظ خطشان
از سوی بالا باید که بقدر الف بوذ و باذا ایشان بقدر
صاد و اما ع غ سرهاشان باید که بقدر ربع دایره بوذ
بر مثال باذام صاد که معکوس کرده اند و باز پس کشیده ان
وی باید که بقدر نیمی محیط دایره بوذ و اما ف [illegible] وی
باید که بقدر الفی باشد و چشمش بقدر سر [illegible] مثلث کنند
و اما ق نیمی دایره باشد مثلث ف بر وی نشانده و اما
ک باید که طولش بقدر الف بوذ و کشادگی بقدر سر با
و اما ل باید که بقدر دو الف قایم اذا و یه و بعضی خطاطان
کشیده اند او بقدر [illegible] که از طول الف کنند اما م
مدور بقدر سر و او باید [illegible] را که ربع دایره است
و اما ن بقدر نیمی دایره باشد و اما و سر [illegible]
سرها باید و تقویس او بقدر ربع دایره و اما ه دایره
بوذ کوچک بقدر سر میم و اما لا مرکب باید که از دو
الف تمام اما ی باید که نیم دایره بوذ و ضع...
بروی زینت کرده و اشکال آن جمله بدین صورت باشد که

اینجا بجای مشکل کرد اینهم تأمل باید کردن تا ببینند [illegible]
درو باز این و دایره اینست که بر این صفحه است مسئله سوم
اگر حروف با و تا و ثا
[illegible]
بکشند اعداد دندانها
او چگونه باید شمردن
جواب اگر این
حرفها دو هم پیوسته دندانه
حرف اول بقدر یک الف بیابد کردن و دیگر دندانها
دوم دندانه هم بقدر اول برداشتن و بکشیدن بدین صورت
[illegible] و اگر سه حرف ازان جمع کرده میانین را طول زیادت کند
بدین صورت [illegible] و اگر چهار [illegible] باشد دوم را زیادت کرده اند
[illegible] بدین کند [illegible] و اگر پنج حرف باشد دوم و چهارم
زیادت کند بدین صورت [illegible] و اگر شش باشد دوم و چهارم
زیادت کند بدین صورت [illegible] مسئله چهارم قلم را انگشت
[illegible] و سر انگشت چه عمل کند در خط جواب
بهانک قلم را بر سر سه انگشت میانین باید نهادن و سر انگشت

و عجایب [illegible] است و در [illegible]
[illegible] ازان و خدای تعالی از یوسف صدیق صلوات الله علیه
حکایت می کند که او پیش عزیز مصر بعلم حساب فخر کرد
گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم یعنی کاتب
و حاسبم و از نامها خدای تعالی یکی حسیب است و ما درین
کتاب از نوادر و غرایب حساب مسئله چند یاد کنیم بر اندازه
فهمها، دیگر انشاء الله تعالی مسئله اول دو مرد یک دینار غنیمت
بیافتند و سه مرد دو دینار بیافتند چون قسمت
کنند مردی دیگر [illegible] ازان دو مرد [illegible] گفتند [illegible]
باشی سه قسم از غنیمت خویش ترا دهیم [illegible] دو مرد دیگر
گفتند اگر با ما انباز باشی چهار قسم از غنیمت ما ترا دهیم
قسم کدامان بیشتر است و تفاوت میان این چند است
جواب طریق چنان باشد که سه بر عدد افزاید
تا پنج کرده و چهار بر عدد سه مرد افزاید تا هفت کرده آنکه
هفت را در پنج ضرب کنند سی و پنج شود پس سه خمس و یکی بگیرند
و آن بیست و یک باشد و چهار سبع دیگر و آن بیست باشد
بدان بدانند که سه خمس و چهار سبع بخمسی و سبعی زیادت بود

وان سهام سه کانه دو صحیح یابیش باشد واز اقسام
دوگانه سه ... ورا تفاوت این خمسی وسبعی باشد
صنعتی باشد اصلش بیست وسه زیوار میان چهار شریک
مسئله دوم
یکی راسه زیوار باشد ویکی را پنج ویکی راهفت ویکی را هشت
وا نزا صد دینار خراجست قسم هر یکی ازین ارباب چند باشد
جواب
عدد سهام هر یک در صد باید زدن انکه انرا
بر بیست وسه قسمت باید کردن وانچ برون اید جواب
بود مثالش چنانست که نخست عدد سهم اول که سه سهم است
در صد زند سیصد شود انکه بر بیست وهشت قسمت کند سیزده
جزو برایند از بیست وسه جزو هم برین مثال باقی اعداد سهام
دیگران حساب کند بطریق دیگر هست وآن چنان باشد
که صد بر بیست وسه قسمت کند چهار دینار برون اید وهشت
جزو از بیست وسه جزو یک دینار وآن اصل باشد که همه
نصیبها ازوی درست می شود اول در سه ضرب کنند سیزده دینار
و جزوی از بیست وسه جزو برون این از نصیب خداوند
سه سهم وانکه در پنج زند بیست ویک دینار و هفت جزو از
دینار این نصیب خداوند پنج سهم باشد انکه در هفت ضرب کنند

امثل و فیه سنا و برکة و هی تربیت فی اسفل ... ی
الحفظ مسئله ششم ضعف معده و نانوا دین طعام
... ری رطوبت وآب از دهن امدن چستی دل را
علاج چگونه باشد جواب هر گاه این علامت بهم جمع گردد
دلایل رطوبت ظاهر کردد شونیز با عسل بخورد پیغامبر
می گوید علیه السلام ان هذه الحبة السودا شفا من کل
دا الا السام یعنی الموت کلنش حبة حبیث ... شونیز
ودر معنی عسل خدای تعالی می گوید فیه شفاء للناس و
گوارش کمونی را درین علت منفعتی عجب است صفت زیره
کرمانی صد درم وبرگ سداب خشک ودار چینی از هر یکی بیست درم
خولنجان وفلفل ودار فلفل از هر یکی پنج درم ... پنج
درم جمله مقطر ... زیره در سرکه خوشانند سه شبانه روز
بس بر دارد و بریان کنند و بکوبند و با این همه دارو ها کوفته با انگبین
معجون کنند شربتی پنج درم باشد نافع بود ورسول می گوید علیه السلام
السنا والسنوت فیهما دواء من کل داء سنا سنا مکی است و
سنوت زیره می خواهد و گوارش دیم آهن را نیز منفعتی
عجب است تری معده را ببرد و رطوبات نشف کند و با ذها

بشکند و تحلیل قوی کند و حقیقتی دل را زایل کرداند بقدرت خدای تعالی

نوشت هلیلهٔ سیاه پخته کرده امله سعد سنبل زنجبیل فلفل
هر یکی چند بکر یکی انکه روغن صافی فرا نکیرد بروزن جمله دارو ها
و اترا در سرکه خوسانند یک شب انکه باب و نمک چند بار بشویند
تا پاک پاک کردد و چند انک وزن داروها باشد با آب انکه
نی کنند و عسل بسایند و با دارو ها بقوانند انکه با انکبین مصفی
معجون کنند شربتی دو درم باشد و در ملحق هلیلهٔ سیاه مصطفی
می گویند صلی الله علیه الهلیلج الاسود من شجرة الجنة وفیه
شفاء من سبعین داء و در منفعت دیم آهن خدای تعالی
می گوید وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس و
ناشتا میوه طایفی خورد تا معده پاک کند مغامبر میکوید
علیه السلام علیکم بالزبیب علی الریق فانه المرة ویذهب
البلغم ویشد العصب مسئله پانزدهم کرمای جکر را دارو چیست
جواب دوا شاهدانه است کما دخل الرمان جوفا الا
اصلحه وما دخل الکرفس جوفا الا افسده آب انار ترش با آب
کاشنی و آب عنب الثعلب که انرا رنه خوانند انکور کل سرخ ارذ
این هر سه آب بکیرند و با دو وقیه یا سه وقیه سکنجبین ساده

عاقبت این مرد چنان افتاد که با جای خویش امد با مردمان
غریب بغربت افتاد و سوم انست که یک چیز دلیل بر بسیار
چیز ها دارد چنانک مردی بخواب دید که قضیب و خایها
او بریده است از معبران بسیار بپرسید یکی کفت اب روی
او برود دیکی کفت فرزندش نباشد و یکی کفت ذکر او منقطع شود
یکی کفت هلاک او و هلاک مال او باشد و یکی کفت مرکی فرزندش
او باشد و یکی کفت از زن جدا کردد و یکی کفت از خویشاوندان
جدا کردد و یکی کفت همچنان قضیب و خایه او ببرند عاقبت
چنان افتاد که این مرد بتهمتی زن خویش را طلاق داد
انکه بسفری شد و از خویشان و فرزندان جدا کشت و در آن
سفر چون بیابان در راه رسید باد ها سخت بخاست و موجها
آشوب کرد و کشتی بشکست و ... اکو ... کویند در
ذکر و خایه او سخت دو بریدند و انکاه با او ... ... هلاک
شدند و همه معبران در قول خویش راست کفتند و چهارم
آنست که بسیار چیز بر یک چیز دلیل کند چنانک مردی دید که
با شخصی شطرنج می باخت آن مرد او را ... می برد و ... یک
شاه مات کرد انکه برخاست دیکر بخفت و در بیمارستانی ...

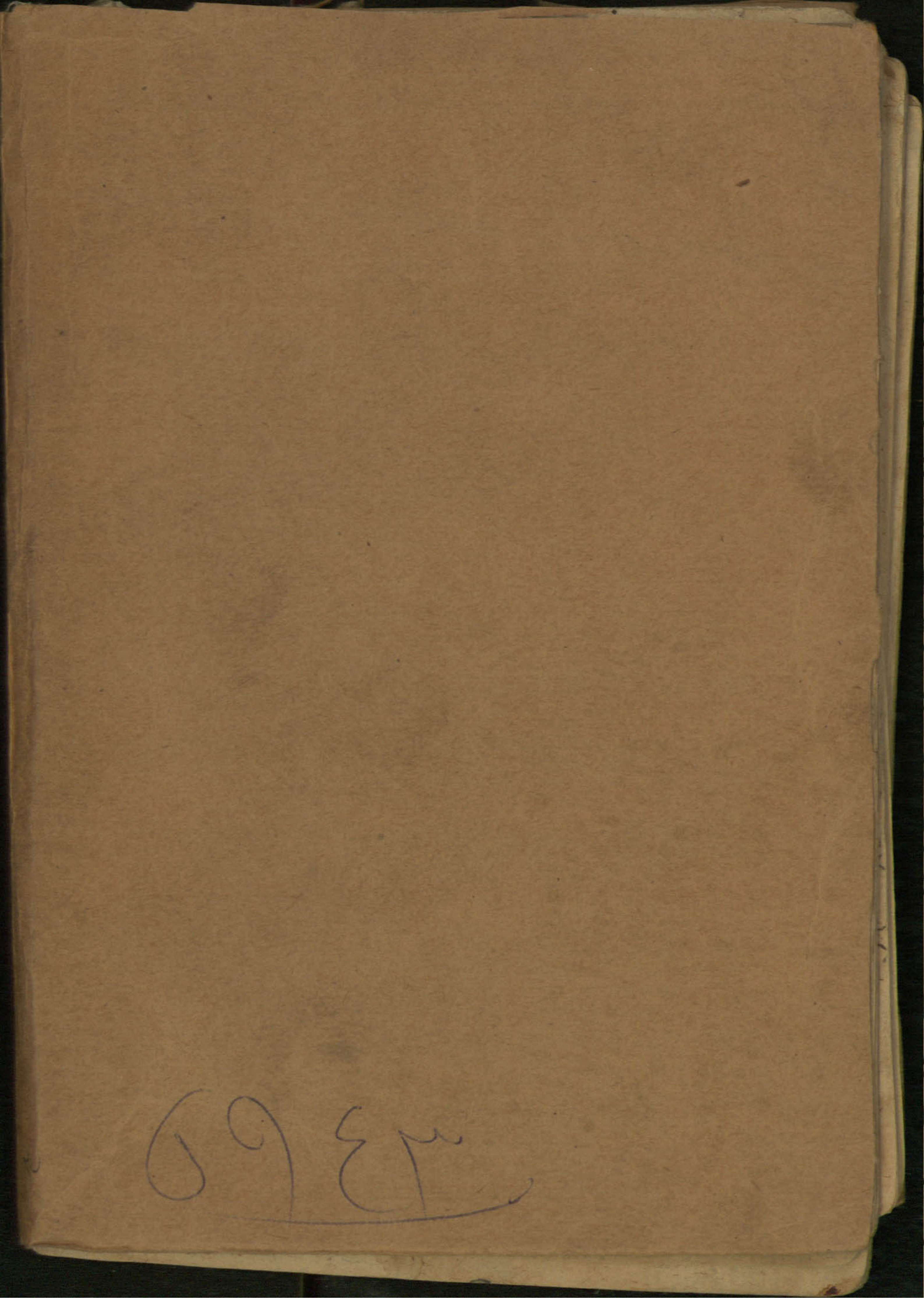
که نام آن اشتر بود اجا در خانه بیفتاد و بر ران او درخت
بر دست عاقبت چنان افتاد که بام خانهٔ این مرد بیفتاد و ران
او بشکست و نزدیک مرگ رسید ولکن مرد آن جا بر بین یکی
نکرد دلیلی کرد مسئله هفتم اگر مردی بیند که با ماه سخن می
گوید تعبیر آن چه باشد جواب ماه دلیل سفر بود زیرا که
رفتن او پیوسته بر دوام چنانک در اشعار عرب آمده است کی گفته شعر
کالبدر والدنیا منازله ❊ فما یلاقیک الا لیلة دار ❊
اینجا حال تعبیر کرده شد چنانک مردی را بیش معبر آمد
و گفت بخواب چنان دیدم که با ماه سخن می گفتم و ... دیگر
بدیدم معبر گفت دلیل سفر دریا باشد ... از ... بیرون از ...
سالی دیگر همان خواب دید همان ... کجا بیند گفت ترا
بیماری ... مرد ... این همان خواب است که بار دلیل
... آکنون دلیل بیماری کند گفت ... آنجا
آن وقت ماه ... بود بر مثال کشتی و نزدیک شدن
نو بود دلیل کرد که بکشتی اندر افتادن گشتی و اکنون که این
خواب دیدی از ماه یک شب ... و بیخت بار یک و ...
میان دلیل بیماری باریک بود و عاقبت چنان افتاد بر حمله گاه

... کنند که کرد طهر ... حیض باز ده روز است ان
... صلی الله علیه ... انقصان ... عقل و دین ...
و اما نقصان دینهن قال تقعد احداهن فی قعر بیتها شطر
دهرها لا تصلی ولا تصوم نوع سوم حکم بتعلیل باشد اضافه
حکم بوصفی مناسب چنانکه خدای تعالی گفت والسارق
والسارقة فاقطعوا ایدیهما الزانیة والزانی فاجلدوا
ازینجا مفهوم شد که سرقه و زنا علت قطع و جلد است و آن
در ظاهر است نیست نوع چهارم استدلال باشد به تخصیص
چیزی بذکر نفی حکمی که غیر است و این مفهوم خوانند و دلیل
الخطاب گویند بمحمد کفت صلی الله علیه وسلم فی السائمة
الزکوة والثیب احق بنفسها من ولیها و من باع نخلة مؤبرة
فثمرتها للبایع ابو حنیفه خلاف کرده است با تخصیص ... و ...
و ... دربن اخبار دلالت کند بر نفی حکم ...
... شافعی و مالک رحمة الله علیهما گویند دلالت کند
و بربن ... کردند که خدای تعالی می گوید کلا انهم عن
ربهم یومئذ لمحجوبون گفتند که حجاب کفار دلیل است
که مومنان محجوب نباشند و قاضی ابو بکر و ابن سریج و جماعتی

بسیاری از فقها بران اند که دلالت نکند مسئله چهارم حد قیاس
چیست جواب حدی که عامه صور نهانی قیاس را شامل
بود اینست که رد الحکم من الاصل الی الفرع بعلة الاصل و بعضی
گفته اند حمل فرع مختلف فیه علی اصل متفق علیه لعلة جامعة
و محصول هر دو حد انست که مجتهد در محل متفق علیه تامل کند
حکمی درو ثابت یابد بنوذ بعلت معنوی یعنی در وی باشد
پس همان معنی بعینه در محل نزاع باز یابد انگاه ان حکم
که در اصل ثابت بوذ در فرع متنازع فیه نیز ثابت کرداند
بدان معنی اصل که علت است و اختلافاتی که میان
مجتهدان افتد گاه در ثبوت حکم باشد در اصل بدان معنی
که یکی مجتهد استنباط کرده بوذ و گاه در وجود ان معنی باشد
در فرع متنازع فیه و گاه در منع تعلیل حکم باشد در اصل
و فروع ان را در اداء شواهد و امثله آن مشغول گشتن
دراز شوذ مسئله پنجم اقسام قیاس چند است جواب
اقسام قیاس سه است قیاس علت و قیاس دلالت و قیاس
شبه اما قیاس ان علت آن باشد که جمع کند میان فرع
و اصل بعلتی که صاحب شرع حکم بدان بسته دارد چنانک

بیرون اید ... و علاج مرض ... از
انست که تحریک ... و حاذق ... طرح ... طوس
اکر ... کنند تا زایل شود مسئله پنجم از چه سبب بوذ
که رسول علیه السلام حجامت کردن فرموذ و رگ زدن نفرموذ
جواب اما حجامت کردن فرموده است چنانک انس روایت
کرده است از رسول صلی الله علیه انه قال لیلة اسری بی
مررت بملاء من الملائکة الا امرونی ان امر امتی بالحجامة سبب
این ... مزاج ... گرمی ... از ... بسنکان ... که مزاج ... بوذند
امت را حجامت فرمایی کردن و از ... کردن در حجامت انانک
که مرکب ... اخلاط فاسد که مزاج بدان مختل شوذ ... هست
و هر گاه که خون بگیرد ... هر خلطی که باشد ... رود
غریب الحدیث است اذا اشتد الحر فاستعینوا بالحجامة لا یتبیغ
باحدکم الدم فیقتله گفت چون گرما ... ایشان گرم شوذ استعانت
بحجامت کنید تا خون بر یکی از ایشان غالب نشوذ که بکشد
و این اشارتی است بدان علتها صعب که از غلبت خون خیزد
چون تب مطبق و سرسام و خناق و خون از گلو بر آمدن
و درد سر و ریش اندام و جذام و جز آن هر گاه که خون کم ...

بود ازین [illegible] ین بود واما پا وصودن رگ زدن ابلیز
بود که دیدرگ زدن خطرهای عظیم بود و رگهای معهود که کشادن
آن معتاد است سه رگست اکحل و قیفال و باسلیق و هر یکی
از ایشان صد و بیست رگ پیوسته است اگر در کشادن این
رگها خطای افتد تا بندارک آن خطا کی رگ تو از خون خالی
گردد و خطر جان باشد و انواع خطرها بسیار است و اگر جان
بود کی از باسلیق خون باز نه ایستد علاج آن باشد که
رگ صافی بیابد کشادن تا خون آهنگ دیگر کند ببندد و اگر نه
زاک سپید و مازو و کنار از هر یکی جزوی بگیرد و خرد بکاید
و با آب باز وج نو کند و مزد دو جو بر سر رگ نهد در حال باز
ایستد و اگر سود نبخشد در رگ شکند مغناطیس مراد لذ تا بر کند
و اگر رگ را بشکافد و موضع بزرگ رسانه آماس کند و
خطرناک باشد و اگر جان افتد که تنگ کشاید خون صافی بیرون
آید و ثقل غلیظ باز ماند و مایه علت [illegible] و باد بر سر رگ ببندد
و اگر بحث فراخ کشاید بیم بود که خون باز نه ایستد و ببند
بندد بر دو جو با نهم رود و اگر از بستن عاجز شود بچون سیاه و سان
و عنزروت بیا کند و ببندد و اگرم نتواند بستن یک کی اند پوست


٦٩٤٣